فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی

غلامعلی حداد عادل



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

مشخصات کتاب

سرشناسه : حداد عادل غلامعلی ۱۳۲۴-
عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی / غلامعلی حدادعادل
مشخصات نشر : تهران صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری : ۷۶ ص : مصور. ۲۱ × ۱۴ س‌م.
فروست : انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، انتشارات سروش؛ ۱۳۴.
شابک : ۳۰۰ ریال (چاپ پنجم) ؛ ۱۸۰۰۰ ریال 978-964-12-0063-5 :
یادداشت : پشت جلد به انگلیسی G. Haddad Adel. The culture of nakedness and the cultural Nakedness.
یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۷۲.
یادداشت : چاپ نوزدهم.
یادداشت : کتابنامه ص ۷۵ - ۷۶؛ همچنین به صورت زیرنویس
موضوع : پوشاک -- فلسفه
موضوع : پوشاک اسلامی -- فلسفه
موضوع : حجاب
شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. انتشارات سروش
رده بندی کنگره : GT۵۲۱/ح۴ف۴ ۱۳۸۹
رده بندی دیویی : ۳۹۱/۰۰۱
شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۹۲۳۶۵

بسم ا لله ا لر حمن ا لرحیم

مقدمه
لباس پوشیدن، شأنی از شئون انسان است و پدیده ای است که تقریباً به اندازه طول تاریخ بشر سابقه و به قدر پهنه جغرافیا ی امروزین زمین، گسترش دارد. این پدیده با خصوصیا ت مختلف فردی و اجتما عی انسان در ارتباط است و می توان آن را از دیدگا ههای مختلفی از قبیل روانشناسی، اخلاق، اقتصاد، جامعه شناسی، مذهب، قانون، تاریخ و جغرافیا مورد مطا لعه قرار داد و برای یافتن پاسخی به این گونه پرسشها به جستجو برآمد که:
چرا انسان لباس به تن می کند؟
چه رابطه ای میان نوع لباس انسان و خصوصیا ت روانی او وجود دارد؟
چه ارتباطی میان وضع مالی و طبقه اقتصادی یک ا نسان با نوع لباس او برقرار است؟
گروههای مختلف اجتماعی یک جامعه چه لباسهایی می پوشند؟
مذاهب مختلف در با ره لباس چه گفته اند؟
در قوانین مدنی چه قانونهایی در باره پوشش مردم وضع شده است؟
تحولات لباس اقوام مختلف در طول تاریخ چگونه بوده و تحت تاثیر چه عواملی صورت گرفته است؟
در نقاط مختلف کره زمین و در اوضا ع و احوال اقلیمی گوناگون، چه تفاوتهایی میان لباس مردم دیده می شود؟
پیداست که پاسخ به هر یک از این پرسشها و دیگر پرسشهای متعدد مشابه آن، محتاج بحثها ی مفصل و فرصتهای طولانی است. محققان رشته های مختلف در باره این مسا ئل، به تحقیق و تفکر فراوان پرداخته و در این باره کتا بها نگا شته ا ند.
از مجموع تحقیقاتی که به عمل آمده، مسلم شده که لباس دست کم پاسخگوی سه نیاز آدمی است، یکی اینکه او را از سرماو گرماو برف و باران حفظ می کند، دیگر اینکه در جهت حفظ عفت و شرم به او کمک می کند، و بالاخره به او آراستگی و زیبایی و وقار می بخشد. لباس آدمی را می توان از یک لحاظ به مسکن او تشبیه کرد. درست است که انسان در ابتدا برای محفوظ ماندن از سرما و گرما و نیز حمله و هجوم حیوانات، به ساختن خانه می پردازد، اما علاوه براین منظور، خانه مامن و ماوایی است برای او، تا خود، اموال و احوال اختصاصی اش را در چاردیواری آن سامان بخشد، و گذشته از اینها خانه هرکس فضایی است که او می تواند ذوق و سلیقه خود را، در حد امکانات خویش، در آن اعما ل کند و غریزه زیبایی

پسندی اش را ارضا نماید. لباس را نیز می توان به تعبیری «خانه » و درست تر بگوییم «خانه اول » هرکس دانست. لباس، خانه اختصاصی تر انسان است، چون هر فرد نخست در لباس خود سکونت دارد و بعد در خانه اش، و از این قرار است که می توان گفت، همه ما به جهت لباسی که بر تن داریم، خانه بدوشیم.
منشأ اصلی پیدایش لباس، چنان که گفتیم، نیاز به محفوظ ماندن، عفیف ماندن و زیبا بودن است، اما اشتبا ه است اگر تصور کنیم که می توانیم این همه اختلاف و تنوع را که در لباس افراد جوامع مختلف و در دورانهای مختلف دیده می شود، تنها با در نظر گرفتن این سه اصل توجیه کنیم. اگر به گروههای گوناگون اجتماعی نظر افکنیم، می بینیم که لباس زنان، مردان و کودکان با یکدیگر متفا وت است پوشش روستائیان با شهرنشینان فرق دارد. در شهر نیز زنان خانه د ار، لباسی متفاوت با لباس زنان کارمند به تن می کنند و اصناف و صاحبان حرفه های گوناگون نیز به تناسب کار خویش، لباسی خاص دارند. طبقا ت مختلف اجتماع نیز بسته به وضع اقتصادی و درآمد خود لباسهای گوناگون میپوشند و شرایط اقلیمی هر منطقه نیز بر نوع لباس مردم آن تاثیر می گذارد.
معمولاً مذاهب هم در باره نوع لباس، دستوراتی دارند، چنا ن که در اسلام نیز در باره پوشش تن، قواعد و دستوراتی وجود دارد و اصطلاح «حجاب» در جامعه امروز ما، گویا ی همین نوع پوشش اسلامی است.
در این نوشته در عین آنکه به تاثیر عوامل مختلف بر شکل و اندازه و نوع لباس توجه داریم، درپی بررسی این تأثیرات نیستیم و حتی قصد نداریم که از دیدگاه شریعت اسلامی نیز در باره کیفیت و حدود لباس بحثی کنیم 1 آنچه اختصا صاً مورد نظر است «رابطه لباس و فرهنگ»است و تأکید می کنیم که تکیه ما بر رابطه لباس و فرهنگ، به معنی غفلت و یا با بی اعتقادی نسبت به رابطه لباس با عوامل متعدد دیگر نیست، و اگر در این بحث، در کنار رابطه لباس و فرهنگ، از سایر تأثیرات سخن نمی گوییم، صرفاً بدین علت است که رابطه فرهنگ و لباس را، در طول رابطه لباس با سایر عوامل اجتماعی، اقلیمی، اقتصا دی و تاریخی می دانیم، نه در عرض آن. به عبا رت دیگر ما تأثیر فرهنگ را بر لباس مهم تر و کلی تر از آن می دانیم که از آن در ردیف سا یر تأثیرها گفتگو کنیم و معتقدیم همه تغییراتی که در لباس از ناحیه عواملی غیر از فرهنگ، ایجاد می شود، تابع رابطه لباس و فرهنگ و محا ط در چارچوب محدودیتهای فرهنگی است.
1) استاد شهید ما مطهری در کتاب مسئلهحجا ب، به این پرسش از نظرگاه شریعت اسلامی پا سخ داده است. هم در این کتاب و هم در دو کتاب دیگر وی نظام حقوق زن در اسلام و ا خلاق جنسی در ا سلام و جهان

غرب، بحثها ی سودمندی در خصوص حجا ب و مسائل مربوط بدان، از دیدگاههای اخلاقی و اجتماعی مطرح شده است.

رابطه لباس و فرهنگ

معنی لباس را همه می دانیم، پس نیازی به تعریف آن نیست، اما فرهنگ را لازم است تعریف کنیم، یعنی لازم است مقصود خود را از «فرهنگ » بیان کنیم. فرهنگ در نظر ما و به تعریف ما، عبارت است از کلی ترین بینش و نگرشی که یک جا معه نسبت به جها ن دارد، این بینش و نگرش همان معنایی است که آن جامعه برای هستی و انسان قائل است و به اندازه ای کلی و جها نشمول است که همه ارزشها و روشهای فرد و اجتماع را دربر می گیرد. در این نوشته که گاه برای توضیح بیشتر، «جهان بینی » را نیز به معنی فرهنگ و مرادف آن به کار گرفته ایم. ما معتقدیم که «جهان بینی » هر قوم در شکل و کیفیت بسیاری از جنبه های محسوس و ملموس زندگی آن قوم، تأثیری قوی دارد. جهانی که مردم می سازند و در آن زندگی می کنند تا اندازه زیادی تحت تأثیر جهان بینی آنان است. جوامع مختلف بسته به اینکه نسبت به هستی چه بینشی داشته و چه معنایی برای زندگی قائل باشندو چه ارزشهایی را بر جهان حاکم بدانند، سبک و اسلوب خاصی در ساختن شهر، خانه، پوشیدن لباس و نظایر آن خواهند داشت به عبارت دیگر، فرهنگ یک قوم در وجوه مختلف زندگی آنان از قبیل صنعت، اقتصاد، مدیریت، شهرسازی، معماری و هنر، تجلی می کند و به منزله روحی است که در کالبد تمدن آن قوم جریان دارد و هر یک ا ز این جنبه ها، آیینه ای است که چون در آن نیک بنگریم، می توانیم چهره آن ر وح حاکم و آن فر هنگ کلی جامعه ر ا در آن مشاهده کنیم.
رابطه لباس و فرهنگ به اندازه ای قوی است که وقتی یک خارجی و غریبه وارد محیطی می شود، نخستین علامتی که او را می شناساند همان لباس اوست. گویی انسانها با لباس خود با یکدیگر صحبت می کنند و هرکس به زبان لباس خویش خود را معرفی می نماید که من کیستم، از کجا آمده ام و به چه دنیائی و چه فرهنگی تعلق دارم.
سخن بر سر این مطلب است که اختلاف بین تن پوش مردم جوامع مختلف گذشته از خصوصیات جغرافیایی، اقلیمی و عو امل اجتماعی، اقتصادی، حر فه ای و سنی- ناشی از فرهنگ و جهان بینی آن جامعه نیز هست. انسان بسته به اینکه برای جهان چه معنایی قائل باشد، خود را چگونه موجودی بشناسد، چه سرنوشتی برای خود تصور کند و سعادت خود را در چه بداند، لباس پوشیدنش تفاوت می کند. چکیده مقصود ما از بحثی که در پیش داریم این است که اگر در جامعه ای مثل جوامع امروز غربی، مذهب در خصوص نوع لباس ساکت باشد و مصالح اجتماعی نیز قانونی برای اندازه و شکل لباس مردم وضع نکرده باشد، باز چنان نیست که قاعده و ملاکی بر

کیفیت پوشش مردم حاکم نباشد، و هیچ دلیلی برای اینکه معلوم شود چرا این مردم بدینگونه لباس می پوشند و نه به گونه ای دیگر، وجود نداشته باشد و نوع لباس و تغییرات آن امری تصادفی و صرفاً تابع سلیقه افراد مختلف باشد. ما اصولاً در جهان هیچ پدیده ای را اعم از مادی و اجتماعی و معنوی، بدون علت و محصول شانس و تصادف نمی دانیم و به همین دلیل معتقدیم که اگر در جوامع غربی مذهب و قانون تعیین کننده نوع پوشش نیست، نباید تصور کرد که مردم در انتخاب لباس آزادند و لباس آنان از هیچ معیار و ملاکی تبعیت نمی کند و هیچ بینشی بر آن حاکم نیست. لباس انسان، نخست تابع فرهنگ جامعه اوست و سپس تابع سلیقهخود او. جامعه غربی امروز با لباسی که بر تن دارد با ما سخن می گوید. اگر به این سخن گوش فرا دهیم، فلسفه و فرهنگ غرب را خواهیم شنید.

اثبا ت مدعا

این مدعا را باید اثبات کرد. مدعا کدامست؟ یک بار دیگر تکرار می کنیم:
در هر جا معه نوع و کیفیت لباس زنان و مردان، علاوه بر آنکه تابع شرایط اقتصا دی و اجتماعی و اقلیمی آن جامعه است، قویاً تا بع جها ن بینی و ارزشها ی حاکم بر فرهنک آن جا معه و حتی مبین و آیینه آن جها ن بینی است.
در مقام اثبات این سخن، نگاهی به دنیای پیرامون خویش می افکنیم و دو بخش از جهان را در نظر می گیریم؛ یکی دنیای مادی غرب، که با علم، تکنولوژی و استعمارگری مشخص می شود و دیگر بخشی که وارث فرهنگها و تمدنهای کهنی است که مورد هجوم فرهنگ غرب واقع شده و متأسفانه خود را در برابر این فرهنگ باخته است و می رودتا همه میراث معنوی خود را زیر چکمه این تمدن قربانی کند. کشورهای اسلامی، هند، بخشهای وسیعی از افریقا، آسیای جنوب شرقی و بومیان امریکا از این قبیلند. اکنون به لباسهای آن دسته از مردم این سرزمینها که هنوز به کلی تحت تأثیر غرب قرار نگرفته اند، نگاهی می اندازیم. از ایران آغاز می کنیم که به ما نزدیکتر است و به آن نزدیکتریم. لباس روستائیان ایران را در نظر می آوریم؛ لباس طوایف و عشایر گوناگون، لباس کردها، بلوچها، بختیاریها، قشقائیها، لباس زنان دورمانده از هجوم فرهنگ غرب، لباس روحانیون.... یک با ر همه این لباسها را به سرعت از نظر می گذرانیم، آیا علی رغم تفا وت در شکل و رنگ و سبک و اندازه، وجه اشتراکی میا ن همه این لباسها ی غیرغربی مردم ایران وجود دارد؟
همچنین نگاهی به لباس مردم همسایه کشور خویش می اندازیم، لباس عربها را در نظر بگیریم، و لباس بومی مردان و زنان هند، پاکستان و افغانستا ن، لباس زنان قبایل یمن و مراکش و لباس بومی مردم افریقا را. چه می بینیم؟ آیا میان این لباسهای گوناگون وجه اشتراکی هست؟ آیا شباهتی میان این لباسها و انواع لباسها ی مردم وطن ما وجود دارد؟
پاسخ این سوال مثبت است. همراه با این نوشته تصاویری از لباسهای سنتی و ملی اقوامی که هنوز بطور مستقیم و کامل تحت تأثیر فرهنگ غرب قرار نگرفته اند، عرضه کرده ایم. یک نگا ه به همه این تصا ویر به ما می فهماند که وجه اشتراک این انواع متعدد و مختلف این است که همه آنها بلند، گشاد، غیرچسبان و عموماً با سربند، کلاه و دستار همراه است. البته میان این لباسها تفاوتهای بسیا ر وجود دارد؛ نوع پارچه، رنگ، طرز دوخت، تعداد اجز ای یک دست کامل آن و با لاخره بسیا ری از خصوصیات دیگر آنها با هم متفاوت است، اما علی رغم همه این تفا وتها که تا بع

اوضاع و احوال منطقه ای، اجتماعی و اقتصادی است، این وجه مشترکی که گفته شد، به نحو بارزی در آنها محسوس است. این سیر جغرافیای را می توان با یک تفحص تاریخی تکمیل کرد. اگر سری به موزه های لباس در کشورهای اروپایی بزنیم، خو اهیم دید که لباسهای اقوام اروپایی در قرون وسطی و حتی تا مدتها بعد از آن چه مردانه و چه زنا نه، عموماًا ز این لحاظ شبیه لباس امروزین اقوام هنوز غربی نشده سایر ممالک دنیاست، یعنی گشاد و بلنداست.
اگر به تحقیقات مربوط به پوشاک مردم ایران قبل از اسلام نیز مراجعه کنیم، خواهیم دید که این قا عده در آنجا نیز حکمفرما است، مجسمه ها و نقشهای برجسته و تصاویری که از دوره های مختلف ایران قبل از اسلام برجا مانده است، همه نشان می دهد که هم پوشاک مردان و هم پوشاک زنان، بلند و گشاد است.

2-، زنی از افریقای غربی "
3-، سر!هوستان قاره امریکا"

چنانکه در دو تصویر لباس زنان عهد هخامنشی و اشکانی نیز می بینیم زنان عموماً چا در بر سر دارند و پیراهنهای بلندی که تا مچ پای آنان را می پوشا ند، به تن کر ده ا ند.
حا ل اگر به کشورهای اروپایی، امریکایی و به شهرهای غرب زده جهان نظر افکنیم، چه خواهیم دید؟ البته باز هم لباسها مختلف و متنوع است و مخصوصاً به سرعت و در آغاز هر فصل از سال، تغییر و تحول می یابد. اما در اینجا نیز یک وجه اشتراک در کارست و آن اینکه لباس انسا ن امروز غربی، چه مردانه و چه زنانه، تنگ، کوتاه و چسبیده به بدن است، و از این لحاظ درست نقطه مقابل لباسهای بومی و سنتی اقوامی است که هنوز تحت نفوذ و سلطه کامل فرهنگ غرب، قر ار نگرفته اند.
علت چیست؟ چرا انسان غیرغربی عموماً با لباس بلند و گشا د در جامعه ظاهر می شود و انسا ن غربی با لباس تنگ و کوتاه؟ در بسیاری از موارد هنگامی که می پرسیم چرا شرقیان چنان بوده اند و غربیان چنین اند، مخاطبان ما با یک مهر رسمی استاندارد شده، دهان ما را می بندند و فوراً می گویند علت این تفاوت آن است که شرق در قدیم علم و صنعت پیشرفته ای نداشته و غرب امروز دارد. اگر بپرسیم چرا معماری شرق، زندگی شهری و روستایی شرق، پزشکی شرق، فن آبیا ری و آبرسانی شرق چنان بوده که بوده و چرا در غرب چنین است که هست، پاسخ می شنویم که تکنولوژی و علم جدید منشأ این تفا وت است و این موهبتی است که غرب امروز واجد آن است و شرق دیروز فاقد آن. این پاسخ در

بسیا ری از موارد قانع کننده و یا حداقل ساکت کننده است.
اما اگر بپرسیم چرا مردم دنیا در قدیم معمولاً لباسهایشان را گشاد و بلند می دوختند و اروپاییان و امریکاییان امر وز لباسهای تنگ و کوتاه می دوزند، آیا بازهم کسی می تواندبگوید که این تفاوت نیز ناشی از عقب ماندگی صنعتی و علمی شرقیان و پیشرفت غربیان امروز است؟ آیا چون تنگ دوختن لباس احتیاج به علم جدید و تکنولوژی پیشرفته غربی دارد، اقوام غیرغربی در گذشته و حال لباسهایشان را گشاد می دوخته اند؟ اگر اندکی دقت کنیم خواهیم دید که مسئله لباس، یکی از مواردی است که به هیچ وجه نمی توان آن را با همان مُهر کلیشه شده «پیشرفت علمی و صنعتی غرب و عقب ماندگی شرق »، حل کرد. دوختن لباسهای تنگ برای مردم هزارسال پیش کاری چنان دشوار و پیحیده نبوده که نتوانند از عهده آن برآیند و امروز هم دشوار نیست. درست است که در صدوپنجاه سال اخیر چرخ خیاطی اختراع شده، اما چرخ در صنعت خیاطی تحول چندانی ایجاد نکرده و فقط به دوختن لباس سرعت بخشیده است. اگر لباسهای هزار سال پیش را با لباسهای امروز مقایسه کنیم، از لحاظ فن خیاطی تغییر مهمی میان آنها نمی بینیم. شاید بتوان گفت یکی از فنونی که در زمان قدیم سیر تکاملی خود را طی کرده، همین فن خیاطی بوده است و علم و تکنولوژی جدید بر خیاطی تأثیری نداشته و چنان نیست که خیاطهای امروز بتوانند لباسهایی بدوزند که خیاطهای قدیم نمی توانسته اند. علاوه براین مردم قدیم هر اندازه هم که مطابق معیارهای غربی، عقب مانده فرض شوند، این اندازه می فهمیده اند که اگر شلو ار را گشاد ندوزند و دامن پیراهن را کوتاهتر کنند، صرفه جویی کرده اند و این خود به نفع آ نهاست. پس دیگر نمی توان گفت این تفاوت در شکل لباس، ناشی از پیشرفت و عقب ماندگی است و نمی توان گفت که شرقیان اگر می توانسته اند، آنها هم مثل مردم امروز غرب لباس می دوخته اند. نه، شرق می تو انسته و می تو اند لباس تنگ و کوتاه بدوزد، اما ندوخته و با آنکه ظاهراًا ز لحاظ اقتصادی هم به نفع او نبوده، لباس بلند و گشاد و سر بند و دستار را انتخاب و اختیار کرده است، و مهم تر از آن این است که غرب امروز هم با آنکه می تواند لباس شرقی بدوزد و بپوشد، چنین چیزی را نخواسته و لباس تنگ و چسبیده به تن را انتخاب کرده است.
حال که معلوم شد تفاوت شکل لباس تمدنهای شرقی و غربی ناشی از جهل و عقب ماندگی نبوده و نیست، لاجرم باید منشأ این تفاوت را در جای دیگری جستجو کرد. علت چیست؟ اگر اوضاع و احوال اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی مناطقی را که مردم آن در قدیم و همحنین در حال حاضر لباسهای گشاد و بلند بر تن داشته و دارند، با اوضاع تمدن غربی مقایسه کنیم، خواهیم دید که هیچ یک ا ز این عو امل نمی تو اند منشأ این تفاوت

باشد. نمی توان گفت انسان قدیم کار نمی کرده و کار، انسان جدید غربی را به انتخاب چنین لباسی وادار کرده است. نمی توان گفت هوا در قدیم سرد بوده و امروزه گرم شده است، نمی توان گفت در قدیم پارچه ارزان و فراوان بوده و کوتاهی لباسهای امروزی در اثر کمبود پارچه و نظایر آن است، اینها به شوخی بیشتر شبیه است. باید گفت، این جهان بینی و نظام ارزشهای شرق است که اقتضای چنان لباسی را دارد و لباس امروز غرب نیز متناسب با جهان بینی و فرهنگ امروز غربی است.

رابطه لبا س غربی با فرهنگ غربی

اینک هنگام آن است که بپرسیم لباس تنگ و کوتاه غرب امروز چه رابطه ای با جهان بینی و فرهنگ غرب دارد؟ لباس پوشیدن شأنی از شئون انسان است و در هر تمدن رابطه مستقیمی با معنای انسان و تعریف انسان در آن تمدن دارد. انسان در تمدن جدید غربی چیست؟ در پاسخ می گوییم در تمدنی که اساساً مادی است، انسان چه می تواند باشد؟ بیش از چهارقرن است که در اروپا خدا از صحنه زندگی غایب شده و در کلیسا عزلت گزیده است. معنویت به حاشیه زندگی خزیده و استخوان بندی فرهنگ و تمدن غربی،یک استخوان بندی مادی شده است. تاریخ چهار قرن اخیر غرب، تاریخ نفی ارزشهای معنوی و متعالی است و تمدن غرب، جلوه یک زندگی است که در آن دیگر معنویت و قدس اصالت ندارد و انسان دیگر موجودی نیست که حامل «روح الهی » باشد و بتواند خلیفه خدا در زمین شود، چرا که خلافت خدای گوشه نشینی که خود مدتهاست در تمدن غرب مقام و منصبش را از دست داده است دیگر منزلت و اعتباری محسوب نمی شود. در این تمدن، انسان هیچ فرقی بنیادی و وجودی با حیوان ندارد. البته هر حیوانی ویژگی مخصوص به خود را دارد، شیر درنده است و طاووس زیباست، فیل پرقدرت است، انسان هم باهوش است. چه می تو ان کرد، میان فرزندان طبیعت، تصادفاً این یکی که نامش انسان است باهوش تر از دیگران از آب درآمده است و با هوش خود به علم و تکنولوژی دست یافته و بر طبیعت مسلط گشته است. اما آغاز و انجام کار او هیچ فرقی با سایر حیوانات ندارد، او هم چند سالی در طبیعت زندگی می کند و می میرِد و دیگر هیچ. آری این اندیشه حاکم برفرهنگ جدید غربی است، فرهنگی که در آن حقیقت را فقط از زبان دانشمندان علوم تجربی با ید شنید و بعضی از این دانشمندان دایره حقیقت را برخود تا بدانجا تنگ کرده اند که گفته اند: «تا خدا را زیر چاقوی جراحی خود نبینم، وجود او را تصدیق نخواهم کرد. » البته در کنار این اندیشه حاکم، همو اره جریانهای ضعیفی از اندیشه های معنوی وجود داشته و نویسندگان و متفکرانی بوده اند که جز این می اندیشیده اند اما غرب اکنون در شب ظلمانی بی خدایی به سر می برد و این متفکران پراکنده، ستارگان دور کم نوری هستند که با همه التهاب و اضطراب خویش، این شب تاریک را به روز روشن بدل نمی کنند.2 اینان نیستند که غرب را ساخته اند و می سازند، اختیار غرب به دست نظامی است که ماده را اصل می داند و هر ارزش فراتر از ماده را، غیر علمی می شما رد و آن را توهم وتخیل و روبنا محسوب می کند. در چنین فرهنگی، که هیچ فردای پس از مرگی در انتظار انسان نیست و هیچ

بهشتی او را به خود دعوت نمی کند، انسان چه می تواند کرد؟ همه فرصتی که او برای «بودن » دارد، همین فاصله کوتاه تولد تا مرگ است و او که جز در این فرصت مجال دیگری برای بودن و ماندن ندارد، ناچار است قبل از آنکه سوت پایان مسابقه به صدا درآید و مرگ دررسد، بیشترین امتیاز را برای خود کسب کند و تا می تواند از هرآنچه در این طبیعت لذت بخش و لذت آور است، بهره گیری نماید. ارزش و اعتبار همه چیز در این تمدن با این ملاک سنجیده می شود که چقدر می تواند به انسانی که اساساً حیوانی ما دی است، لذت ببخشد، و یکی از چیزهایی که می تواند به او لذت ببخشد، «تن انسان » است.

این تحول که همزمان با رنسانس در فرهنگ غربی روی داد و او را از ارزشهای خدایی و معنوی جدا کرد، در بسیاری از شئون انسانی مغرب زمین، انعکاس پیدا کرد. به دنبال رنسانس، سبک تازه ای در ادبیات و هنر اروپا به وجود آمد که در آن «انسان » اصل و محور و مبنای همه چیز بود، اما نه آن انسانی که در خود حقیقتی آسمانی دارد، بلکه انسانی زمینی، انسانی اصولاً مادی و دنیوی. این انسان گرایی که مخصوصاً در این دوره در قالب ادبیات و هنر جلوه گر شده، و

2) وَمنْ لَم يجعَلِ الله لَهُ نوراً فَما لهُ منْ نورٍ (آنا ن که نور از خدا نداشته با شند، نوری ند ارند.) قران، سوره نور، آیه40.

از آن به عنوان یک سبک خاص به «اومانیسم » تعبیر می شود بیش از هر چیز در نقا شی و مجسمه سازی آشکار است.3

مجسمه سازی که انسان را موجودی کاملاًا ین جهانی و جسمانی می بیند، هنر خود را در آن می داند که به «تن » او بپردازد. این است که ناگهان از زیر تیشه سنگتراشان هنرمند رنسانس، مجسمه هایی برهنه بیرون می آید که بیش از هر چیز می خواهد این احساس را به بیننده القا کند که انسان همه تن است و هنرمند با ید به تن او توجه داشته باشد. نمونه های این قبیل تندیسها فراوان است، اما شاید مجسمه«داوود» سا خته میکل آنژ از همه مشهورتر باشد. مجسمه، تندیس مرد جوانی است در نهایت زیبایی و برومندی، که لخت مادرزاد است و نه تنها عضلات سر و سینه و دست و پا ی او، بلکه جزییات اسافل اعضای او نیز به دقت حجاری شده است. این مجسمه نشانه بارز تغییر در فرهنگ اروپاست (تصویر 23)، نشانه آن است که پس از رنسانس چه اندیشه و چه فرهنگی از پس ذهن هنرمند، بر دست و قلم او حاکم بوده است.

در نقاشی نیز تفا وت آشکاری میان آثار این دوره و آثار قبل از آن مشهود است. بهترین راه برای درک تفا وت دو بینش جدید و قدیم، مقایسه صورتهایی است که نقاشان به تخیل خود از مریم مقدس کشیده اند.

تصویرهای پیش از رنسانس، مریم را زنی نشا ن می دهد که گویی از سنخ زنان معمولی کوچه و بازار نیست. در صورت او حجب و آزرمی خفته است که به او حالتی ملکوتی و آسمانی می بخشد، نقاش سعی می کند او را شبیه زنان زیبایی که پیرامون خود می بیند نکشد و خلاصه همه هنر خود را به کار می برد تا به او یک زیبایی معنوی ببخشد. اما نقاش دوره رنسانس و بعد از آن، مریم را از آسمان به زمین می آورد و مدل خود را برای تصویر مریم، از میان زنان زیبا ی کوچه و بازار انتخاب می کند. اکنون دیگر در صورت این مریم دنیوی شده، آن شرم مقدس دیده نمی شود و بیننده وقتی به تابلو نگاه می کند، بیش از آنکه به یاد ارزشهای معنوی آن بیفتد، تنها به زیبایی صورت
3) البته اومانیسم بعدها به اندازه ای قوت و گسترش یا فت که به صورت یکی از ارکا ن تفکر غربی درآمد. ظهور اوما نیسم را در قالب یک سبک ادبی و یا هنری، باید نخستین جلوه از یک جها ن یینی تا زه دانست.
خیره می شود. حتی ارزش مریم نیز در دوره ای که ارزش انسان به تن و روی اوست، به زیبایی ظاهری او بستگی دارد. (تصویر 21 و تصویر 22)
این انسان باید از همه غرایز طبیعی و جسمانی خود حداکثر استفاده را بکند و چرا نکند؟ چه چیز می خواهد او را محدود کند؟ کد ام حقیقتی برتر از طبیعت و جسم در زندگی و جامعه او به صورت جدی حضور دارد تا او برای کامجوییهای جسمانی خود حدی قائل شود و به سراغ آن حقیقت فراتر رود. انسان اصولاً آزاد است و اگر زندگی اجتماعی، برای آزادی او محدودیتی ایجاد نکند، هیچ حقیقتی در عالم وجود ندارد تا این آزادی بی حد و مرز او را محدود سازد. انسان جز «تن » چیز دیگری نیست و این «تن» یکی از مهمترین آبشخورهای لذت اوست و او در فرصت محدودی که تا مرگ دارد، باید از همه لذتها و از جمله. این لذت، تا می تواند بهره مند شود، آری «بیابان است و تابستان و آب سرد و استسقا»
این است که غریزه جنسی در چنین جامعه ای بیداد می کند، و زن کالایی می شود که ارزش آن به اندازه لذت بخشی آن است. زن دیگر آن انسانی نیست که امانتد ار الهی است و حتی می تواند تا بدانجا تعالی پیدا کند که به لقای پروردگار خویش دست یابد، نه، او فقط «تن » است و ارزش او به اندازه ارزش تن اوست. و اگر زن در این تمدن و در این جامعه، «تن » خود را به نمایش نگذارد، برای او چه باقی می ماند. اگر او را نبینند، او دیگرچه ارزشی دارد؟ همهموجودیت و هستی او در این است که او را ببینند و با نگاه خریداری ارزیابی کنند. اگر دکارت پیش از چهارصد سال قبل گفته بود «من می اندیشم، پس هستم »، زن در جامعه امروز غرب و همه جامعه های امروزی غربزده، ناچار باید بگوید: «مر ا نگاه می کنند، پس هستم!!» زن فقط «جسم » است و مردِ در برابر زن همه «چشم »

است. زن یک شیئی است که مرد او را دائماً در دو کفه ترازوی چشمان خود می سنجد و ارزیابی می کند.
در چنین فرهنگی که در آن، انسان پوک و پوچ است و از معنویت خالی است و رمز و رازی در وجود او نهفته نیست و هرچه هست همان تن و جسم است و دست وچشم، لباس چه شکلی می تو اند داشته باشد. پیداست که لباس وسیله ای بر ای پوشش تن نیست، بلکه برای آرایش آن است. در چنین حال و هوایی که شخصیت زن به نما یش جسم اوست، لباس او باید تنگ با شد تا همچون لعاب نا زکی روی جسم او کشیده شود و خصوصیات جسمانی او را محو نسازد، و باید کوتا ه با شد تا هرچه بیشتر تن او را نپوشاند! لباس نه خانه تن که «پوست دوم » اوست، و لباس به تن می کند تا با کمک آن بعضی از اندام خودرا «قالب » و بعضی دیگر را«قا ب »بگیرد! آنچه مدل لباس را تعیین می کند، روانشناسی جنسی است و در حقیقت مبتکران مدهای تازه، همواره در کار تنظیم نسبت میان برهنگی و پوشیدگی هستند، تا بتوانند حداکثر جلوه و جاذبه را در این جنس و حداکثر اشتیاق را در آن جنس دیگر ایجا د نمایند. این تنها لبا س زنان نیست که تابع رابطه «چشم و جسم» است که لباس مردان نیز هست. تصاد فی نیست که کت و شلوار مردانۀ غربی، که همه ما امروز می پوشیم، این اندازه چسبیده به تن و به اصطلاح قا لب تن است. این هم غربی و دقیقاً نا شی از مفهوم مسئله جنسیت در غرب است. این میل به نما یا ند ن تن است که حتی لبا س مردان را این اندازه تنگ می سا زد و به تن می چسباند.

اما مسئله به همین جا ختم نمی شود. هما ن بینش ما دی و دنیوی غربی که از افق نزدیک خور و خواب و خشم و شهوت دورتر نمی رود، یک نظام اقتصادی متنا سب با خود نیز ایجا د کرده است که به منزله وسیله ای است تا جهان را با هرآنچه در آن است اعم از طبیعت و حیوان و انسان، هرچه بیشتر به مصرف کردن و مصرف شدن وادارد، و این همان «سرمایه داری» است که نظا م اقتصا دی جها ن خالی از معنویت است. این نظام مبتنی بر «تکاثر» و افزون طلبی که ما شین مکنده عالم است، از همه قوا و امکانات جهان و همه نیروها و غرایز انسان استفا ده می کند تا بازار تولید و مصرف را داغتر سازد. و«جنسیت» که نیرویی طبیعی در انسان است، در استخدام این نظام فزونی طلب و حریص قرار می گیرد و اینجا ست که آن چنانی که پیش از این گفتیم آن چنان تر می شود. اینجاست که جنسیت و اختلاف جنس زن و مرد که در فرهنگ های معنوی آیه و نشانه لطف و حکمت خداوند است،4 مایه گرمی بازار و رونق دکان اقتصاد سرمایه د اری می شود. آنچه در فرهنگ معنوی اسلامی مایه ارامش و سکوت دانسته شده است (لِتَسکنُوا الَیها) در دست انسان دور از معنویت، وسیله ای برای برافروختن هرچه بیشتر تنور خواهش می شود.

زن در این جامعه که محکوم چنین نظام اقتصادی است، وسیله ای است که باید مصرف کند و مصرف شود. اقتصاد خالی از معنویت غرب، به غیر از این دو کلمه، هیچ ارزش دیگری را به رسمیت نمی شناسد. زن که فقط جسم است و تن، باید مصرف کننده و مصرف شونده باشد و این «باید» است که شکل لباس او را تعیین می کند. زن مظلومترین قربانی سرما یه داری غرب ودر عین حال بر نده ترین سلاح د ست همین سرما یه داری است.

اراده انسان برای خواستن، حد و مرزی نمی شناسد و انسان بی نهایت طلب است. این واقعیتی است که هم مادی مسلکان و هم معنوی مذهبان، آن را تصدیق کرده اند. اقتصاد افزون طلب غرب، این اراده بی نهایت طلب انسان را، در مسیر مصرف به خدمت خود می گیرد و سوار بر انسان می شود و بر اسب غریزه جنسی او تا زیا نه می زند و هر زمان بر سا عت این حیوا نی که خود ذاتاً چموش و سرکش است، می افزاید.

فاجعه با غفلت از هویت معنوی انسان آغاز شد و همه وجود زن، در جسم او منحصر دانسته شد و انگا ه چشما ن آزمند دنیاپرستان، زن را چونان طعمه ای برای گرمی با زار سرمایه برگزید و او را در مسلخ پول قربانی کرد. عشق، آن لطیفه معنوی، که آکنده از راز و رمز بود، جای خود را به

«سکس »داد و سکس در خدمت اقتصاد قرار گرفت و زاینده هزار صنعت تولید و گرداننده هزار بازار مصرف شد. تبلیغات نیز طبق معمول، راه را برای کاروان شتاب آلود سکس باز کرد. هنر چنان به سکس آلوده شده که در این «قحط سالی » یاران همه عشق را فراموش کردند و از یا د بردند که روز و روزگاری، هنر دریچه گشوده ای به سوی عالم معنی و حقیقت بود.
هنر که ترجمان عالم «معنی » بود، اکنون آیینه دنیای «صورت » شده بود و در این میا ن سینما، که هنر هفتم نا م گرفته بود، آیینه تمام نمای ابتذال شد و سرمایه د اران غرب، سینما را آن چنان با سکس پیوند دادند که گویی خاصیت طبیعی عدسی دوربینهای فیلمبرداری این است که جز این گونه مناظر را از خود عبور نمی دهد. و تلویزیون، سینما را هر شب به همه خانه ها ارمغان برد و تئاتر نیز کمی دیرتر، اما سرانجام، مغلوب این غول درنده وحشی شد و نمایش تنهای عریان و صحنه های امیزش جنسی، در تماشاخانه ها معمول گشت.
از آنان که همه تفا وتهای شرق و غرب را، ناشی از پیشرفت صنعتی غرب، عقب ماندگی شرق می دانند باید پرسید، چه رابطه ای میان علم و پیشرفت صنعتی و برهنگی وجود دارد؟ اکنون در غرب، برهنگی و عریانی به جای زیبایی نشسته و سکس جای عشق را گرفته و ابتذال و تحریک جنسی نام هنر یافته است. دریغا که در این تمدن و فرهنگی که در همه فرهنگها و تمدنهای جهان به چشم تحقیر می نگرد، زن به صورت حیوانی درآمده است که باید از جنسیت او، که هیچ قید و شرط و حد و مرزی بهره گرفت. این حیوان که خود افسارش به دست دنیاداران حریص است، به نوبه خود افسار مردان را در دست دارد، این افسار، همان نگاه مردان است که آنان را غافل از همه چیز، برده وار به دنبال زنان می کشد و کار به جایی می رسد که اگر زندگی زن بسته به آن است که او را نگاه کنند، مرد نیز برای آن زنده است که زن را نگاه کند و از «نگاه » تا «گناه » راهی نیست و فاصله این د و، حتی از تفا وت این دو کلمه نیز کمتر است، که «نگاه »در حقیقت هما ن «گنا ه » است. این است که دست کم یک سوم مجلات میزهای روزنامه فروشان غربی، «چشم نامه » است و تیراژ این مجلات، از همه نشریات دیگر بیشتر و درآمد آن افزونتر است و کار تا بدانجا بالا می گیرد که صادرات این گونه مجلات، در اقتصاد کشورهای غربی سهمی عمده پیدا می کند.
نقاشی، موسیقی، سینما، تأتر، مجله، کتاب، عکس و پوستر، اینها همه، زن را به "بازار" می کشد، اما صنایع وابسته به سکس به اینها ختم نمی شود. دورشته عظیم اقتصادی دیگر بر ای غارتگری، چشم به زن دوخته اند. سازندگان لو ازم آرایش و طراحان مد، و اگر قرار باشد فرهنگ معنوی به

جای تمدن مادی بنشیند و زن دیگر شخصیت خود را به چهره و جسم خود نداند، تکلیف صاحبان این صنایع عظیم چه خواهد شد. اینجاست که بار دیگر به مسئله لباس باز می گردیم. زن غربی و غرب زده، نه تنها باید لباسی بپوشد که بدن نما و بدن پرداز باشد، بلکه باید دائماً لباس خود را به بهانه مد عوض کند، تا بازار مدسازان و پارچه فروشان و صنایع نساجی و خیاطان داغ بماند و اگر لباس وسیله خودنمایی نباشد، دیگر چه چیز چرخ این صنایع را به چرخش در خواهد آورد؟ و فاجعه آمیزتر از همه اینکه زن نه تنها وسیله ای برای مصرف شدن و مصرف کردن خود می شود، که وسیله ای برای مصرف هرچه بیشتر، هرچیز دیگر می شود. بر ای اینکه لاستیک تراکتور بیشتر به فروش برسد باید تصویر نیمه عریان یک زن در کنار آن باشد، همه فروشندگان در فروشگاههای بزرگ باید از میان زنان جو ان انتخاب شوند و حتی در تبلیغات انتخاباتی مجالس قانونگذاری سکس و زن وسیله تبلیغ کاندیداها قرار می گیرد.

4) ومِنْ ایا ته انْ خلقَ لکم مِن انفسِکم ازواجاً لِتَسکنوا الیهَا وَجَعل بینَکم مَوَدَّة، و رَحمة. (و از نشا نه ها ی او یکی این است که از خود شما برایتان جفت آفرید تا در پناه آن آرامش پیدا کنید و از نشا نه های او این است که بین شمامحبت و مهربانی قرار داد). قرآن، سوره روم، آیه21.

در کنار این حرص و از سرمایه داران که عامل اصلی بازاری شدن زن است، زمینه های تاریخی و نظریه های علمی و فلسفی نیز موجود بوده و موجب شده است تا بازار سکس و برهنگی داغتر شود. اگر کلیسا، ازدواج را امری مغایر با معنویت محسوب نمی کرد و قدس و روحانیت را مستلزم پرهیز از ازدواج نمی دانست، شاید این عکس العمل در تمدن جدید به وجود نمی آمد. باید قبول کرد که لازمه هر تفریطی یک افراط است. اگر قدیسانی از قبیل سن ژروم، به نام دین تبلیغ نمی کردند که: «با تبر بکا رت درخت زناشویی را فرو اندازید»5، امروز در مغرب زمین به نام بی دینی «درخت زناشویی را با تبر زناکاری فرو نمی انداختند. »
کمک دیگر از نا حیه روانشناسی فر اهم شد. که بارزترین جلوه آن، فرویدیسم است. تصا دفی نیست که در کنار این بازار گرم لباس و آرایش و آلایش، در لباس علم، مکتبی ظهور می کند که غریزه جنسی را مبنا و اصل همه شخصیت آدمی و منشأ همه اعتقا دات معنوی و ابتلائا ت دنیوی او محسوب می کند، و چون همه گرفتاریها را ناشی از سرکوبی غریزه جنسی می داند، دستاویزی می شود تا هرگونه محدودیت و ممنوعیتی از مقابل اسب سرکش این غریزه برداشته شود، تا شا ید عقده های جنسی بشر، گشوده گردد و او به آرامش دست یابد. این چنین است که «سکس » برای خود در علم و روانشنا سی، پشتوانه و پشتیبا نی پیدا می کند. در کنار این روانشناسی، فلسفه هایی پدید می آید که براین بی بندو باری و لجام گسیختگی مهر تأیید می زند. در اگزیستانسیالیسم مکاتبی ظهور می کنند که از میا ن همه حقایق عالم و همه واقعیتهای مربوط به انسان، فقط و فقط به «ازادی» او می اندیشند و همه قو اعد و قوانین عقلی، اخلاقی، دینی و عرفی ر ابه این دلیل که مزاحم آزادی فرد می شوند، کنار می گذارند و نفی می کنند و سرانجام از پوچی و نیست انگاری سر درمی آورند.
عبارت معروفی از داستایفسکی نقل شده که گفته است: «وقتی خدا نباشد، همه کار جا یز است» و این فلسفه ها، فلسفه صدور جواز برای هر کاری است که انسان می خواهد. فلسفه دنیایی است که در آن انسان دلش می خواهد همه کار بکند و چنین انسانی دلش فلسفه هم می خواهد و این فلسفه دلخواه اوست.فلسفه هایی که انسان را به نام «آزادی» در یک شب تاریک و در یک بیابان بی نها یت رها می کنند. بیابانی که نه در روزهایش سواد اعظم مدینه ای پیداست و نه در آسمان شب هایش کوکب هدایتی می درخشد. نمونه ای از انسانهای ایده آل این گونه فلسفه

ها را در قهرمان داستان بیگانه، نوشتهٔ کامو، می توان دید. ژان پل سا رتر در معرفی این داستا ن فلسفی می نویسد:
از خواب برخاستن، تراموا، چهار ساعت کار در دفتر یا در کارخانه،
ناهار، تراموا، چهار ساعت کار، شام و خواب، و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه با همین وضع و ترتیب....
دنیا جز یک بی نظمی و هرج و مرج چیز دیگری نیست. یک تعادل ابدی که از هرج و مرج زاییده شده است. وقتی انسان مرد، دیگر فردایی وجود ندارد. در جهانی که ناگهان از هر خیال واهی و از هر نوری محروم شده است، انسان احساس می کند که بیگانه است.... انسان پوچ، وجود خودش را در طغیان و سرکشی تأیید می کند.... این انسان، «ابدالآباد فارغ از مسئولیت بودن» یک ادم محکوم به مرگ را می داند. برای او همه چیز مجاز است، چون خدایی در کار نیست و چون انسان خواهد مرد. سارتر چهره قهرمان داستان بیگانه را چنین توصیف می کند:
فردای مرگ مادرش، حمام دریایی می گیرد، با یک زن رابطه نامشروع برقرار می کند، و برای اینکه بخند د، به تماشای یک فیلم خنده دار می رود، و یک عرب را «به علت افتا ب »می کشد و در شب اعدامش در عین حال که ادعا می کند «شادمان است و باز هم شاد خواهد بود»، آرزو می کند که عده تماشاچی ها در اطراف چو به دارش هرچه زیادتر باشد تا «او را با فریادهای خشم و غضب خود پیشواز کنند.»6
پیداست که برای انسانی که این فلسفه، فلسفه اوست مسئله لباس و عفت و پوشیدگی چه معنایی دارد.
5) زنا شویی واخلاق، تألیف برتراندراسل، صفحه 30. به نقل از ا خلاق جنسی د راسلا م و جهان غرب، تألیف استا د مطهری.
6) نقل از مقال؟ «توضیح بیگا نه » ژان پل سا رتر، در مقدم؟ بیگانه آلبر کا مو، ترجم؟ جلال آل احمد و علی اصغر خبره زاده.

سخن ما تاکنون همه این بود که لباسی که هم اکنون در مغرب زمین بر تن زنان و مردان دیده می شود، با فرهنگ و جهان بینی غربی در ارتباط است. اکنون می خواهیم به رابطه میان پوشش اسلامی و فرهنگ اسلامی اشاره ای داشته باشیم.
تفاوت عمده فرهنگ جدید غربی و فرهنگ اسلامی در تعریف انسان منعکس می شود. اگر انسان بر حسب فرهنگ غربی، موجودی است که معنویت فرع و روبنای زندگی مادی اوست، در فرهنگ اسلامی موجودی است که معنویت کمال
مطلوب و غایت و نهایت زندگی اوست. معنویت کمالی است که با مراقبت و تلاش و با دقت در به کار گیری و بهره وری باندازه از همه مواهب جسمی و روحی، برای انسان حاصل می شود. نکته مهم اینست که در اسلام، معنویت و روحا نیت به هیچ روی د ر مقا بل مادیت و جسما نیت قرار نگرفته است و چنا ن نیست که انسا ن مجبور باشد برای رسیدن به حقیقت معنوی، واقعیت ما دی خویش را نا بود کند. معنویت اسلامی رقیب مادیت نیست که بخواهد حریف را به نفع خود از میدان بدر کند، بلکه هدایت کننده و کنترل کننده جسمانیت و مادیت است. دین برای آن نیا مده است تا ما را از جسم یکسره غا فل سا زدـ و از د نیا جدا کند، بلکه برای آن است که به ما «اندازه » بیا موزد تا بتوانیم با حفظ اعتدال از افراط و تفریط مصون بما نیم و مثلاً چنا ن نبا شیم که خود را فقط تن بیا نگا ریم و جز به بهره وری از جسم به هیچ چیز نیندیشیم.
غریزه جنسی، یکی از غرایز انسان و یکی از واقعیت های وجود اوست. اسلام هیچ واقعیتی و از آن جمله غریزه جنسی را نادیده نگرفته و هرگز بهره مندی از این غریزه را خلاف روحانیت و معنویت ندانسته است. همه محدودیت ها و ممنوعیت ها که در شریعت اسلامی در باب غریزه جنسی آمده، فقط برای آن است که بتواند به این اسب چموش لجام و افساری زند و آن را از تازیانه و تحریک بیجای رهگذران حفظ کند، تا مبادا اسب دیوانه وار رم کند و سوار را نه تنها به مقصد نرساند، بلکه به زمین فرو کوبد و دیگران را نیز آسیب رساند.
در چنین بینشی، دیگر تن، تنها بخش وجود انسان نیست، و انسان همه تن نیست که با مرگ فانی شود، و تنها مجال برای موجود بودن و خوشبخت شدن نیز، تمتع محدود جسمانی میان تولد تا مرگ نیست. انسان راه درازی در پیش دارد که مرگ یکی از گذرگاههای آن است. انسان رو به سوی خدا دارد که کمال مطلق و سرچشمه همه خوبیها و ارزشهاست.

اینست که از تن بهره می گیرد اما به اندازه، نه همه وقت، نه همه جا و نه با همه کس. او خود را شریف تر از آن می داند که به جسمش شناخته شود و وظیفه خودرا خطیرتر از آن می بیند که تنها به بدن نمایی و آرایش جسم بپردازد. انسان در همهبینشهای معنوی و از جمله در
اسلام، برای آن لباس به تن نمی کند که تن را عرضه کند، بلکه لباس می پوشد تا خود را بپوشد. لباس برای او یک حریم است، به منزله دیوار دژی است که تن را از دستبرد محفوظ می دارد و کرامت او را حفظ می کند. لباس برای آن است که تحریک جنسی را کم کند نه آنکه بر قدرت تحریک بیفزاید. لباس، پوست دوم انسان نیست بلکه خانه اول اوست. انسا ن اسلام، کمال خود را در آن نمی بیند که تن خویش را چون کالایی تزیین کند و به راه اندازد و بفروشد، بلکه به جای آنکه تن خود را به خلق بفروشد، جان خود را به خدای خویش می فروشد.7
آری، مسئلهِ لباس و شکل و نوع آن، امری ساده و سطحی نیست که آن را بتوان صرفاً محصول سلیقه افراد دانست. مسئله، مسئله دو فرهنگ و دو جهان بینی است که تفاوت آنها از زمین تا آسمان است و این تفاوت در همه امور اصلی مربوط به انسان و از جمله در لباس او جلوه گر می شود. در عمل هیچ چیز آسانتر از تقلید لباس دیگران نیست، اما قرنها می گذرد و دیده می شود که یک جامعه، از لباس دیگران تقلید نمی کند و سنت خود را در نوع لباس حفظ می کند، چرا که تغییر لباس، همواره پیامد تغییر یک فرهنگ است و انسان تا با فرهنگ خود وداع نکند، نمی تواند با لباس خود وداع کند تا فرهنگ یک قوم را بپذیرد، لباس آنان را به تن نمی کند. درست به همین دلیل است که در احادیث ما آمده است که«من تشبه بقوم فهو منهم » هر که خود را به گروهی شبیه سازد هم از آن گروه است. لباس هر انسان پرچم کشور وجود اوست، پرچمی است که او بر سردر خا نه وجود خود نصب کرده است و با آن اعلام می کند که از کدام فرهنگ تبعیت می کند. همچنا نکه هر ملتی با وفاداری و احترام به پرچم خود، اعتقا د خود رابه هویت ملی وسیا سی خود ابراز می کند، هر انسان نیز، ما دامی که به یک سلسله ارزشها و بینشها، معتفد و دلبسته با ید لباس متنا سب با آن ارزشها و بینشها را از تن بدر نخواهد کرد.
7) وَمن الناس من یشری نَفسهُ ابتغاء مرْضات اللهِ. (هستند در میا ن مردم کسا نی که جان خویش را می فروشند تا رضا ی خداوند را به دست آورند). قرآن سوره بقره، ایه207. و نیز انَ الله اشتَری من المؤمنینَ انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة. (خدا از مؤ منان جان و مال آنان را می خرد و در عوض به آنها بهشت می دهد). قرآن، سوره توبه، آیه111.
اگر بدانم که خواننده را با یک بحث کوتاه زبان شناسی خسته نخواهم کرد، این رابطه لباس و فرهنگ را از دیدگاه زبان و لغت نیز مطرح می کنم. در

زبان فارسی برای لباس، واژه های «پوشش»، «تن پوش» و «پوشاک » را داریم و فعل پوشیدن و پوشاندن را به کار می بریم. در عربی بیشتر «لباس » و در زبان انگلیسی لفظ (Clothes) و Dress))به کار می رود. حال اگر دقت کنیم می بینیم در فارسی، لفظ لباس که همان پوشش است، از مصدر پوشیدن گرفته شده که به معنی پنهان کردن و از نظر دور کردن است، اگر کسی فرضاً بگوید که معنای اصلی پوشیدن، همان «به تن کردن » است و بعداً این کلمه به معنی پنهان کردن و مستور نگاهداشتن به کار رفته است، باز هم مدعای ما را ثابت کرده است. آنچه از واژه های پوشش، پوشاک و پوشیدن فهمیده می شود، این است که لباس برای مردم ما، وسیله ای برای پوشاندن تن و ننما یاندن آن است و این مقصود و غرض و غایتی که مردم ما از لباس در نظر داشته اند به طور طبیعی و دقیقاً به دلایل فرهنگی و معنوی، در انتخاب این واژه جلوه گر شده است. یعنی هر فارسی زبان، چه با سواد و چه بی سواد، وقتی کلمه پوشش و پوشیدن را بکار می برد، با مفهومی که از این کلمه نزد خود دارد، در عمق ضمیر ناخودآگاه خود که با فرهنگ اصیل او مرتبط است، از لباس و لباس به تن کردن، پوشیده بودن و پوشیده ماندن را اراده می کند.
اتفا قاً اگر به ریشه کلمه «لباس» هم رجوع کنیم، شبیه همین نکته را درخواهیم یافت. مصدر «لَبس » در عربی به معنی به اشتباه افتادن و چیزی را با چیز دیگر همانند پنداشتن و چیزی را به جای چیز دیگر گرفتن است و «لبس » در عربی به معنی «شبهه و اشکال و عدم وضوح » آمده است (المنجد). در زبان فارسی نیز تلبیس و التباس به همین معنی عوض کردن و به صورت دیگر درآوردن و به اشتباه انداختن به کار رفته است. حال می بینیم که لباس که با این معا نی همریشه است، در ذهن اعراب این معنی را می رساند که وسیله ای است برای از نظر دور داشتن شکل اصلی بدن و تغییر شکل دادن آن و آن را به شکل و گونه دیگر درآوردن و همانند با چیزی دیگر کردن و وسیله ای برای از بین بردن وضوح و مشخصات بدن (عدم الوضوح)، و باز می بینیم که فرهنگ یک قوم چگونه در زبان آن مستتر و متجلی است.
لفظ دیگری که در عربی برای لباس وجود دارد «شعار» است و معنای دیگر شعار «عبارت و علامت مخصوصی است که یک گروه آن را علامت و وسیله معرفی خود قرار می دهند. » در زبان فارسی شعار معمولاً به این معنای دوم به کار می رود. این حقیقت که در زبان عربی شعار هم به معنی لباس آمده است و هم به معنی علامت و جمله ای که مشخص کننده یک جماعت است، دقیقاً همان نکته ای را ثابت می کند که از آغاز این نوشته تاکنون در صدد بیان آنیم. سخن ما اینست که لباس هرکس با بینش و روش او ا رتباط دارد و بیان کننده مکنونات ضمیر و مشخص کننده

شخصیت اوست. مامی گوئیم لباس هرکس شعار اوست که با آن موضع خود را به دیگران اعلام می کند و خود را می شناساند. حال وقتی به کتاب لغت مراجعه می کنیم، می بینیم که اتفاقاً یکی از الفاظی که به معنی لباس نیز آمده است، همین لفظ «شعار» است و جان کلام این است که این امر به هیچ وجه اتفاقی نیست و این اشتراک در لفظ دقیقاً ناشی از اشتر اک در معنی است وناشی از آن است که این مردم در عمق جان و فرهنگ خود لباس را در حکم شعار و شعار را به منزله لباس می دانند.
در ادبیات فارسی گاهی دو کلمه «شعار و دثار» را به دنبال هم به کار می برند و مثلاً می گویند، فلان کس به اندازه ای به فلان عقیده و روش توجه و تظاهر دارد که آن را «شعار و دثار» خود قرار داده است. دثار به معنی جامه ای است که روی شعار می پوشند، یا رواندازی که به هنگام خواب بر خود می پیچند (یا ایهَا المدثر را در قران به یاد آورید) منظور از «شعار و دثار» در این موارد این است که بستگی و علاقه و ارتباط شخص با آن عقیده و روش به اند ازه ای است که آن را به منزله لباس زیر و لباس روی خود قرار داده و به خود چسبانده و خود را با آن مشخص و بدان معروف ساخته است. پس می توان گفت که هرکس وقتی لباسی را به تن می کند، در حقیقت به تعظیم شعائر فرهنگی پرداخته است که آن لباس بدان تعلق داردو ما که لباس غربی می پوشیم همواره در حال تعظیم شعائر غربی هستیم. حال اگر به ریشه کلمه (Dress)، که د ر انگلیسی به معنی لباس و جامه به کار می رو د، مراجعه کنیم خواهیم دید که معنی اصلی این واژه که از ریشهلا تینی Directus)) گر فته شده، «مستقیم کر دن، مرتب ساختن، آماده کردن، آرا سته کردن و زینت کردن » و نظایر آن است، و آن گاه همین واژه به معنی پوشش و پوشیدن به کاررفته است، و در اینجا نیز به خوبی پیداست که در این زبان، معنی اصلی و عمقی لباس، آراستگی و زیبایی و مرتب و منظم بودن است، 8 ومی بینید که چگونه هر قوم با لفظی که برای لباس به کار می برد مطلوب و مقصود خود را از لباس بیان می کند.
در فرانسه لغت (Habit) به معنی رخت، لباس و جامه آمده و آنگاه (Habiter) به معنی جاگرفتن، ساکن شدن، منزل کردن و خانه گرفتن است و (Habitat) به معنی مسکن طبیعی است و ما گفته بودیم که «لباس، خانه اختصاصی تر هر انسان است و هرکس اولاً در لباس خود سکونت دارد و بعد در خانه خود». می بینید که وجود چنین احساسی نسبت به لباس چگونه در یک فرهنگ وجود دارد و در یک زبان تجلی می کند و این رشته سر دراز دارد و ناچار به همین اندازه اکتفا می کنیم.

شا ید بسیاری از خوانندگان این مصراع شعر را شنیده باشند که «رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ ضمیر»، مقصود شاعر این بوده است که تغییر رنگی که به طور طبیعی در چهره انسان پیدا می شود از تغییر وضع و حال درونی او خبر می دهد. ما می توانیم قدری از مقصود شاعر فراتر رویم و بگوییم نه تنها رنگ طبیعی رخساره، بلکه آن رنگهایی که به طور مصنوعی به رخساره می زنند نیز از سرّضمیر خبر می دهد. نوع آرایشی که زنان بر چهره دارند، با احو ال درونی و تمایلات روانی آنان ارتباط مستقیم دارد، و نه تنها آرایش چهره، بلکه آرایش همه بدن و شکل و اندازه لباسی که برای خود انتخاب می کنند، از سرّ ضمیر آنان خبر می دهد. لباس نه تنها تحت تأ ثیر فرهنگ جامعه است که معرف شخصیت تک تک افراد

8) قا بل توجه است که در انگلیسی در حالی که به خیاط مردانه (Tailor) گفته می شود برای خیا ط زنانه مخصوصاً لفظ (Dress-Maker) به کار می رود.

نیز هست، و البته میان شخصیت افراد و فرهنگ عمومی جامعه نیز ارتباطی قوی وجود دارد. در جامعه ای که ارزشهای والای معنوی و انسانی، بی اعتبار باشد و عالم درون انسان، حیثیت و معنایی مستقل از نمایشها و جلوه های بیرونی نداشته باشد، قهراً شخصیت انسان به کلی بر پایه توجه دیگران و اظهار نظر آنان در باره وی، شکل می گیرد و پیداست که افراد در چنین جامعه ای سعی می کنند با هر وسیله و از جمله با لباسی که به تن می کنند، برای خود نوعی تشخص و تعین ایجاد کنند. مد و تغییرات بی شمار و بی دلیلی که مرتباً در لباس رخ می دهد، چنین زمینه ای در ضمیر و روان افراد دارد. مخصوصاًدر جامعه های غربی که نظام اداری محکم و جا افتاده، ماشینیسم، و تسلط نظامهای اقتصادی و دولتها بر آموزش و پرورش و وسایل ارتباط اجتماعی، افراد جا معه را روز به روز به هم شبیه تر می کند و امکان هرگونه ابراز وجود فردی و ابتکار عمل را از آنان می گیرد، این نیاز به ابر از وجود و خود را از دیگر ان متمایز کردن، بسیار دیده می شود و فرد وقتی نتواندخود را از راههای منطقی و معقول ممتاز و مشخص کند، به هر اقدام دیگری دست می زند و بسا که سعی می کند با ایجاد هرگونه تغییری در شکل لباس و نوع آرایش سر و صورت، توجه دیگران را به خود جلب کند و خود را از گم شدن در جامعه نجات دهد، چرا که او که به حقیقتی برتر از جامعه، مثلاً خدا، معتقد نیست، گم شدن در جامعه را فنای شخصیت و مرگ خود می د ا ند.

اکنون نوبت مدسازان است که به این عطش سیری ناپذیر پاسخ دهند و از

این ضعف اخلاقی که ناشی از یک ا نحطاط معنوی است، بهره جویی کنند.
اما مدپرستی دلایل اخلاقی و رو انی دیگری نیز دارد. در جامعه ای که اختلاف طبقاتی شد ت دارد، این اختلاف طبعاً در نوع خانه، مدل اتومبیل، سبک زندگی و مخصوصا ًدر نوع لباس، منعکس می شود و مخصو صا ًاشراف و ثروتمندان سعی می کنند ثروت خود را با نوع لباسی که می پوشند به دیگران اعلام کنند و لباس بهترین وسیله تفاخر است، چون همیشه همراه انسان است، اتومبیل و خانه همه جا همراه شخص نیست، اما لباس، حتی در هنگا م شنا نیز که به حداقل می رسد می تواند به دیگران بفهماند که با چه کسی طرفند!
آن عقده های چرکینی که از درون انسان به صورت شکل و نوع لباس سر با ز می کند، متعدد و بسیا ر است. یکی همان میل به انگشت نما شدن و مشخص گشتن است و یکی دیگر تفا خر و اعلام میزان مال و ثروت است. میل به خودنمایی، حسا دت و رقا بت با دیگران نیز در لباس ظهور می کند. جا ه طلبی و میل به سلطه بر دیگران نیز در انتخاب نوع لباس مؤثر است. این تنها ارتشیا ن نیستند که رتبه و مقا م خود را با نوع لباس و علامات آن مشخص می کنند (البته شا ید برای آنها این مشخص شدن لازم باشد)، بلکه در یک جامعه که باران پاک معنویت، آلایش برتری طلبی را از دل مردم پاک نکرده با شد، همه سعی می کنند با پوشیدن انواع لباس، مثل ارتشیها عمل کنند و تا جایی که می توانند با پوشیدن لباسهای گران قیمت خود را گرانقدر و با لا و برتر نشا ن دهند. مردان، گاهی برای تفا خر و سلطه طلبی، از لباس همسران خود استفاده می کنند، بدین معنی که در شب نشینیها و در کوچه و خیا بان، هر مردی سعی می کند درجه جلالت و ابهت خود را با نوع لباسی که همسرش به تن دارد به دیگران بفهماند. اصولاً در جا معه خالی از معنویت، زن برای شوهر یک وسیله ابراز تشخص و تعین است، زن یکی از وسایل تجملی زندگی است و همان طور که مردان سعی می کنند با نوع اتومبیل و خانه و کفش و کلاه خود، خودنمایی کنند، با نشا ن دادن زن خود و لباسی که می پوشد نیز در واقع اهمیت خود را به دیگران می فهمانند.
در فرهنگ اسلامی، لباسی که برای انگشت نماشدن پوشیده شود، لباس «شهرت » نامیده شده است و زنان و مردان مسلمان به شدت از پوشیدن لباس شهرت منع شده اند. در فروع دین، در «کتاب الزی و التجمل » بابی است به نام «کراهیة الشهرة » که ما به ذکر دو حدیث از این باب اکتفا می کنیم.
امام صادق می فرما ید: کفی با لمرء خزیاًان یلبس ثوباً یشهره اویرکب دابةتشهره (در ذلت و خواری انسان همین بس که لباسی به تن کند یا مرکبی سوار شود که او را مشهور و انگشت نما سازد). همچنین از

حضرت حسین بن علی علیه السلام روایت کرده اند که: من لبس ثوباً یشهره کسا ه الله یوم القیامة ثوباً من النار (هرکس برای مشهور شدن لباس به تن کند، خدا در قیامت بر او جامه ای از آتش می پو شاند).
گفتیم که اشراف با لباسها ی گران قیمت و متنوع خود، که در هر مجلسی یکی را به تن می کنند وضع مسلط مادی خود را اعلام و بر دیگران تحمیل می کنند، اما بیچاره عوام الناس و طبقه متوسط مردمند که سرگردان به دنبال این طبقه می دوند و در واقعی از طریق مد در دست آنان اسیرند، بدین ترتیب که قشر مرفه و بی درد جامعه دائماً برای خودنمایی، خود را از شکل معمول جماعت مردم خارج می کند و با انتخاب یک مد تازه نظر دیگران را بسوی خود جلب می نما ید. توده عوام نیز به شوق تشبه به اشراف، به هما ن مد تازه هجوم می آورد و در نتیجه آن مد تازه به سرعت همگانی می شود و درست به همین دلیل برای اشراف، بی خاصیت می شود، چون آنها دنبال چیزی هستند که آنها را از دیگران جدا کند، بنابراین، بلافاصله دنبال یک مد تازه می روند و عوام که هنوز از عهده خرج مد قبلی برنیامده اند، خود را در میدان جاذبه یک مد دیگر می بینند و باز دوباره گوسفندوار به دنبال سلیقه قشر مرفه و ثروتمند می دوند. و این اسا رت و بردگی چه دردناک ا ست و از این گونه اسارتها در جامعه های آزاد و آزاداندیش! فراوان وجود دارد.

پیشتر گفتیم که پرهیز از بدن نمایی و عریانی و میل به حفظ حریم تن و داشتن احسا س شرم و عفت، صفت مشترک همه جامعه هایی بوده است که به نحوی دارای معنویت بوده و انسا ن را فقط جسم و تن نمی دانسته اند، و نیز گفتیم این برهنگی همراه با فعا لیت شدید غریزه جنسی از مختصات تمدن جدید غرب است. این تمدن از بدو ظهور خود تاکنون، مثل یک ابر تیره سعی داشته است تا آسمان سراسر جهان را بپوشاند و همه زمین را از آفتاب حقیقت محروم سازد و صدالبته مملکت مانیز از سایه شوم این ابر زحمت در امان نمانده است.
یکی از ثمرات هجوم غرب به ایران همین تغییر لباس و رواج برهنگی در میان قشرهایی از جامعه بوده است و از آن در رژیم طاغوت تحت عنو ان «کشف حجاب » و در این اواخر «رفع حجاب» یاد می شد و در حقیقت چیزی جز مبارزه با پوشش اسلامی و ترویج لباس غربی نبود. اجرای این برنامه محتاج دو شرط بود:
نخست یک زمینه فرهنگی و اجتماعی برای پذیرش لباس غربی، و دوم یک عا مل اجرا که زور داشته با شد و به اسلام اعتقا د نداشته باشد. عامل دوم رضاخان، مأمور و سرسپرده دولت استعما رگر انگلیس بود که وظیفه داشت «ایران را هرچه زودتر از حضیض ذلت به اوج عزت برسا ند و از گمراهی به شا هراه ترقی هدایت نماید! »و در پی اجرای همین مأموریت موظف بود به زور لباس مردان را متحدالشکل کند و بر سر همه آنها کلاه پهلوی بگذارد و چادر را نیز از سر زنان بردارد.
اما شرط اول، یعنی زمینه فرهنگی و اجتماعی پذیرش لباس غربی را، غربزده ها تأمین کردند. آنا ن اسلام را نمی شناختند و به غرب خوشبینی مطلق داشتند. بیگانه با خویش و چشم بسته، دلبسته بیگانه بودند. در واقع این قشر معدود، همان قشری بودند که قبل از فرو رفتن در لباس غربی و قبل از به دست گرفتن پرچم فرهنگ غرب، آن فرهنگ را پذیرفته بودند و تغییر لباس، آخرین و بیرونی ترین پوسته ای بود که در وجود آنها تغییر می کرد. این امر به ظاهر کم اهمیت تنها در جا معه ما اتفاق نیفتاد، در همه مشرق زمین، بسیاری از مردم به دنبا ل تسلیم در برابر فرهنگ غرب، جامه غربی به تن کردند. در لباس مردان- که خود البته غربی است- کراوات ظاهراً قطعه کوچک کم اهمیتی است، اما قبول آن در مشرق زمین در حقیقت نشانه یک تحول عظیم فرهنگی است. اگر پذیرش لباس غربی نتیجه سلطه فرهنگی غرب و خودباختگی شرق نیست، چرا تا کنون دیده نشده است که حتی یک نمونه از خصوصیا ت لباس شرقی در مغرب

زمین پذیرفته شود و رواج یابد؟ ساده انگاشتن این مسائل نشانه ساده لوحی است. در جامعهما در سالهای قبل و بعد از 1314، آنها که تغییر لباس را پذیرفتند، همان کسانی بودند که فرهنگ غربی را پذیرفته بودند، و آنها که نپذیرفتند نیز دقیقاً آنهایی بودند که آن فرهنگ را نپذیرفته بودند و گول آن به اصطلاح «ترقی » و «ازادی » و « تساوی حقوق» را نخورده بودند و همانها بودند که در برابر آن همه زور و قلد ری مقاومت کردند. مسئله به ظاهر خیلی ساده بود، رضا خان می خواست زنان را از کیسه سیاه چادر بدر آورد و آنان را وارد دنیای پرنور و مترقی جدید کند، ولی اکثریت عظیم این مردم در برابر این پیشنهاد ساده و منطقی، تا سر حد جان مقاومت کردند و حتی حاضر شدند جا ن خود را فدا کنند و کفن بپوشند، اما لباس غربی نپوشند.
راستی که دفاع زنان ما از لباس و حجا بشان در قضیه کشف حجاب رضاخانی، یک حماسه غرورانگیز در تاریخ ملت ماست. ماجرای دردناک مسجد گو هرشاد مشهد و آن جمع کثیری که در مخالفت با بی حجا بی رضا خانی با دست خالی در برابر اسلحه ایستادند و کشته شدند، سند افتخا ر ملتی است که تاپا ی جان می کوشد از معنویت و فرهنگ الهی خود دفاع کند.
رضاخان و مزبوران او با تما م قوا کوشیدند چادر را از سر زنان بردارند، پاسبانهای آن زمان موظف بودند هرکجا زنی را با چادر دیدند او را دنبال کنند و چادر و روسری از سر او بکشند و پاره کنند. دوستی تعریف می کرد، که در شهر کوچکشان کاشمر، رئیس شهربانی وقت (همان که مدرس را شهید کرده بود) روی تپه مرتفعی در حاشیه شهر می ایستاد و با دوربین نگاه می کرد و تا از دور زنی را با چادر در حرکت می دید به پاسبانها دستور می داد با اسب بتا زند و او را بگیرند و چادرش را پا ره کنند. چه بسیار زنانی که مأموران چادرشا ن را برداشتند و آنها از شدت غصه و نا راحتی دق کردند و مردند. چه بسیا ر زنانی که از هول و اضطراب سقط جنین کردند و چه بسیار مادران و مادربزرگهای ما که در همه آن سالها ی وحشت و دیکتاتوری از خانه بیرون نیامدند و اگر توانستند، در خا نه حمام ساختند تا حتی برای این گونه موارد ضروری نیز نا چا ر به بیرون رفتن از خانه نباشند. من خود در حلول سا ل 1346 در شیراز پیرمرد محترم معممی را در خانه اش ملاقا ت کردم که از سال 1314 یعنی از آغاز بی حجا بی، تا آن زما ن، پای خود را از خا نه اش بیرون نگذاشته بود و بالاخره نیز به کوچه و خیا بان نرفت تا از جها ن رفت، چرا که پس از انکه رضا خان جسم زنان را به کوچه کشانده بود، او بر خود حرام دانسته بود که چشم خود را به کوچه برد.
من برای انکه مسئله تغییر لباس امری ساده و سطحی تلقی نشود و واقعه

در مقیاس جها نی آن ادراک شود، تاریخ تغییر لباس مردم ژاپن را به نقل از یک کتاب فرنگی به نام لباس و زینت و نظم اجتماعی، به اختصار می آورم و از خواننده می خواهم اندکی حوصله کند و مخصوصاً مشابهت های این تحول را در ژاپن و ایران، از لحاظ دوشرطی که قبلاً در مورد ایران ذکر شد، از این تا ریخچه، به دست آورد.

لباس ژاپنیها چگونه غربی شد؟

قبل از دهه70- 1860، تقریباً همه مردم ژاپن انواع لباسهای بومی خود را به تن می کردند. لباس بومی آنان، اساساً همان «کیمونو» بود (تصویر 26) که عبارت بود از یک پیراهن بلند و گشاد که روی ان یک کمربند پهن می بستند. لایه های متعدد این لباس و نیز لاییهایی که از کتان و ابریشم درآن قرار می دادند، گرما را می گرفت.... طبقه
متوسط مردم عموماً کیمونوی کتانی و نخی می پوشیدند و طبقات ثروتمند جامعه، کیمونوی ابریشمی به تن می کردند. تا آن زمان پا رچه های پشمی در ژاپن تولید نمی شد و ژاپنیها از چنین پا رچه هایی خبر نداشتند....
نخستین گروهی که در ژاپن از لباسهای غربی تقلید کردند، افسران و افراد بعضی از واحدهای ارتشی و نیروی دریایی بودند که لباس خود را از اونیفرم ملوانان انگلیسی مستقر در یوکوهاما، اقتباس کردند.
تحول سیاسی سال 1868 ژاپن را باید مهمترین واقعه تاریخ این کشور محسوب کرد. در پی این تحول، در ژاپن یک حکومت مرکزی قوی بر سر کار آمد که می خواست با فئودالیسم مبارزه کند. این حکومت به تقلید از شیوه های غربی و توسعه اقتصادی، علاقه مند بود. سیاستهای حکومت جدید در لباسهایی که انتخاب می کرد، مشهود بود. وقتی در سال 1869 دوک ادینبره از ژاپن دیدار کرد، دربار سلطنتی تصمیم گر فت از وی با لباسهای رسمی غربی استقبال کند. در 1870 دانشجویان دانشکده نیروی دریایی به پوشیدن اونیفرمهای انگلیسی موظف شدند، در همان حال دانشجویان دانشکده افسری نیز اونیفرم فرانسوی می پوشیدند. لباس پاسبانها و پستچی ها در سال 1871 و لباس کارگران قطار میان توکیو و یوکوهاما در 1872، تعویض شد.
در 1871 بحث پرسروصدایی میان وزیران کابینه و اعضا ی دیو ان عالی کشور به وجود آمد. مسئله این بود که آیا کا رمندان عا لیرتبه مرکز و ولایات باید لباس ژاپنی به تن کنند یا لباس غربی. در این مناقشه، پیروزی با غرب گرایان بود. در همان سال از جانب دربا ر دستخطی خطاب به دادگستری بدین مضمون صادر شد که لباسها ی قدیمی را که حالتی زنا نه و غیرژاپنی دارد، منسوخ سا زد و از کا رمندان ادارات و دادگستری بخو اهد که لباسهای غربی را که برای کار منا سب تر است بپوشند. در 1877 ارتش نوینی که از سربا زان وظیفه تشکیل شده بود، با مردمی که در برابر حکومت جدید مقا ومت می کردند، وارد نبرد شد. در این نبرد، سربا زان لباسهای متحدالشکل جدید پشمی به تن داشتند و نیروهای مبا رز مردم، لباسها ی بومی کتانی و ابریشمی شبیه لباس ساموراییها پوشیده

بودند.....
از سال 1880 به بعد، مدهای اروپایی به تدریج بخشها ی حسا س بازار را تسخیر کرده و اندک اندک جای خود را در بین طبقات مرفه باز نمود و قشرهای با لای جامعه، به تقلید از سرگرمیهای اروپایی از قبیل رقصهای دسته جمعی، گا ردن پارتی و مجا لس موسیقی پرداختند، و در تما م این مراسم انواع لباسهای شب غربی را به تن می کردند. کم کم ملکه و سایر خانمها ی دربا ری نیز با همین لباسها در انظا ر ظاهر شدند. در دهه90-1880 به دستور وزارت آموزش و پرورش دانشجویان دانشگاه ها و مدارس عا لی موظف به پوشیدن اونیفرمها ی غربی شدند، اما مدارس عالی غیردولتی تا مدتها از این دستور تبعیت نکردند. در پا یا ن قرن نوزدهم پیشه وران، معلما ن، پزشکان، کا رمندان بانک و سا یر پشگا ما ن جا معه جدید، جملگی به هنگام کا ر و در غالب برنامه ها ی اجتماعی مهم، لباسهای غربی به تن می کردند و در سا ل 1898 مصرف منسوجا ت پشمی به 3000000 متر رسید که تماماً از انگلستان و آلما ن وارد می شد.
در آغاز قرن بیستم که نزدیک به سی سا ل از تحول سیاسی 1868 می گذشت، لباس غربی، علامت تشخص و ترقّی محسوب می شد.... پیروزی ژاپن بر روسیه در جنگ 5-1904 و به دنبال آن توسعه ناگهانی اقتصادی، ژاپن را بیش از پیش مسحور اروپا کرد و تعداد کسانی را که از پارچه های پشمی و لباسهای غربی استفاده می کردند، افز ایش داد. با وجود این باید توجه داشت که حتی در این زمان هم تعداد کسانی که این قبیل لباسها را می پوشیدند، بسیار محدود بود و اکثریت عظیمی از مردم ژاپن همچنان دلبسته لباس بومی خود بودند وآن جماعت قلیلی که به زور یا به دلخواه خود لباس «جدید» می پوشیدند، به محض رسیدن به خانه آن را از تن بیرون می کردند و همان کیمونوی راحت خود را می پوشیدند. در حقیقت لباس غربی، لباس کوچه و خیابان بود و لباس ژاپنی تا مدتها لباس منزل به حساب می آمد....
توده مردم تا قبل از جنگ جهانی اول، لباس غربی را نپذیرفتند، اما استفاده از منسوجات پشمی را در کنار کتان و ابریشم قبول کردند..... دو مانع بزرگ بر سر راه رواج مدهای غربی قرار داشت: یکی اینکه ژاپنیها همچنان به لباسهای بومی خود بیشتر علاقه داشتند و دیگر اینکه قیمت پارچه های پشمی بالا بود و لباسهای سنتی بسیار ارزانتر تمام می شد. طی سالهای جنگ جهانی اول، اقتصاد ژاپن توسعه بسیار پیدا کرد و این امر به نوبه خود باعث شد تا تقلید از غرب در زندگی عمومی مردم ر اه یابد. اصطلاح «بونکا» که به معنی «مترقی و متجدد» بود، همه جا به معنی زندگی به شیوه غربی بر سر زبانها افتاد و مردم همه آرزو می کردند که خانه بونکا و

غذای بونکا و لباس بونکا داشته باشند، یعنی همه در حسرت خانه، غذا و لباس غربی بودند.... در حدود سال 1925 مدرسه های ابتدایی و متوسطه به شدت به تقلید از غرب پرداختند.... در این سالها، رواج رقصها و بازیهای دسته جمعی، به این گرایش دامن می زد. در اواخر دهه40- 1930 تنها گروهی از مردم که کمتر از همه تحت تأثیر این تغییرات واقع شده بودند، روستائیان بودند که در آن زمان بیش از 40 درصد جمعیت کشور را تشکیل می دادند. در همین زمان هم نکته قابل توجه این بود که اغلب مردم ژاپن- چه در شهرها و چه روستاها- در خانه به هنگام استراحت و خواب و خوراک، از همان لباس بومی خود استفاده می کردند....
از جنگ جهانی دوم تاکنون تحول غیر منتظره ای رخ نداده است. تقلید از مدها ی غربی همچنان ادامه یافته و حتی سرعت بیشتری نیز پیدا کرده است. منظره عمومی خیابانها و معابر، منظره درهمی است و هر دو نوع لباس دیده می شود. همه یقین دارند که کیمونو در حال مرگ است اما تا مدتها همچنان بعنوان جزیی از اسلوب زندگی مردم ژاپن، باقی خواهد ماند 9.
می بینید که مسئله، مسئله آزادی فرد و سلیقه شخصی نیست، بلکه هجوم یک فرهنگ خالی از معنویت است به همه فرهنگهای معنوی و سنتی و می بینید که در ژاپن هم که اسلام در کار نبوده است، قبل از غربزدگی، مردان و زنان لباسهای گشاد و بلند می پوشیده اند و بدنبال نفوذ غرب، و مخصوصاً بعد از استقرار یک حکومت مرکزی قوی (که ما را باید بیاد حکومت رضاخان بیندازد)، خانو اده سلطنتی و اعیان و اشراف همزمان با تقلید از رقص، موسیقی و عادتهای اجتماعی غربی، لباسهای سنتی خود را کنار می گذارند و لباس غربی می پوشند. همه سخن ما از آغاز تاکنون این بوده که پوشاندن تن و حفظ حریم آن از دست و نظر همگان، در میان همه اقوام غیرغربی عمومیت داشته و تغییر لباس در ایران نیز به زور و به دستور و میل و منفعت غرب، صورت گرفته است. حال قطعه ای از کتاب یک نویسنده نسبتاً مشهور را در همین موضوع نقل می کنیم. بسیار جالب توجه است که این نویسنده دقیقاً مثل ما معتقد بوده است که زنان در تمدنهای گذشته نوعی حجاب داشته اند، اما نتیجه ای که از این مقدمه گرفته است درست در نقطه مقابل نتیجه ما قرار دارد. بهتر است عین نوشته را نقل کنیم و مقا یسه را به عهده خواننده بگذاریم:
با مطا لعه آثار تمدنهای مختلف، ظاهراً چنین به نظر می رسد که حجاب زنان از عادات قدیمه تمدنهای بشری بوده است. البته در قبایل وحشی و غیر متمدن حجاب و حتی پوشش بدن زنان وجود نداشته است، لکن در اقوام متمدن روی حس خود خواهی وتجمّل دوستی، زنان محترم صورت خود را میپوشاندند. مسلِماً پیدایش حجاب در بدو امر از لحاظ حفظ حرمت

زنان محترم بوده، بعداً به تدریج صورت عفا ف به خود گرفته و با آداب مذهبی اختلاط یافته است. زنان یونانی حجابی داشتند که در جزیره خیوس تا مدتها رواج داشته است.
اغلب مؤلفین یونانی از حجاب صحبت کرده اند از جمله بین لوب دختر اولیس پادشاه یونانی را نوشته اند، حجاب داشته است. زنهای شهر تب حجاب خاصی داشته اند که مقابل دو چشم دو سوراخی داشته برای اینکه چشمها بتوانند ببینند (نظیر روبند سابق). دختران اسپارتی پس از شوهر کردن حجاب می گرفتند.
نقوشی که مانده حکایت می کند که زنان اسپارتی سر را می پوشاندند ولی صورتشان باز بوده است، موقعی که به بازار می رفتند، زنان و دختر ان همه حجاب داشته اند. در کیش آریایی زنان محترم محجوب بوده اند. زنان محترم ایرانی برای حفظ حیثیت طبقه ممتاز و ایجاد حدودی که آنها را از زنان عادی و طبقه چهارم امتیاز دهد، صورت خود را می پوشانده و گیسوان خود را دراز نگاه می داشتند. زنان عادی ظاهراً گیسوان بلند نداشتند و شاید علت این بود که چون اغلب زنان طبقه نازله بایستی کار می کردند درازی گیسوان مانع آزادی ایشان می شده است، این است که بلند نگاهداشتن گیسو مخصوص زنان بزرگان بوده؛ همچنین محجوب بودن اختصاص به زنان اشراف داشته است. بعداً با شیوع اسلام در ایران این رسم ملی در ردیف عادات دینی شمرده شده و متدرجاً بین کلیه طبقات تعمیم یافته است، تا اخیراً که به همت و اراده شاهنشاه عظیم الشأن ایران در 17 دی ماه 1314 این رسم غلط از بین زنان ایرانی برداشته شد.
باید دانست که دین اسلام مطلقاً ا مر به حجاب نکرده است به هیچ وجه این موضوع با هدف عالیه این دین آسمانی راجع به نجات بخشیدن زنان از بینوایی و تیره روزی و احیاء آنان موافقت نمی تواند کرد.....10
همانطور که زیر بعضی از کاریکاتورها می نویسند «بدون شرح»، ما نیز از این قطعه بدون شرح و تفسیر می گذریم. به هرحال اکثریت مردم ما در برابر کشف حجاب رضاخانی مقا ومت کردند و دستگاه حکومتی پهلوی علی رغم همه زورها و فشارهای اجتماعی و تبلیغاتی خود روز بروز خود را در این مسئله شکست خورده تر دید. دشمن اگر باهوش بود از همین مقاومت مردم ما در برابر کشف حجاب، می توانست میزان اعتقا د و وفا داری این مردم را به اسلام بفهمد. شا ید هم فهمیده بود، اما چه می توانست بکند؟ با لاخره دیدیم که همان زنان که اجا زه نداده بودند رضاخا ن با تغییر لباس آنان، پرچم بیگانه را بر تن آنان بپوشاند، همان زنانی که سالها مقاومت منفی کردند و در خانه ماندند، چهل و چند سال بعد، همراه با دختران و نوه های خود، با همان چادرها، یعنی با هما ن پرچمهای مسلما

نی خود، قیا م کردند و دوش به دوش برادران خود، در یک انقلاب خونین با برانداختن دودما ن پهلوی، به سلطه فرهنگ رضاخانی نیز خاتمه دادند. 11
چه چیز می تواند بهتر از سخنان امام خمینی پایان بخش این بخش باشد؟ اما نه سخنا ن امروز و دیروز او، و نه سخنان یکی دو سا ل قبل از پیروزی انقلاب و نه 11) عجیب است که کسانی که امروز به نام آزادی و دموکراسی، در مسئله پوشش اسلامی با جمهوری اسلامی مخالفت می کنند و روشنفکرانی که توصیه حکومت اسلامی را به پوشیدن لباس مناسب، خلاف آزادیها ی فردی و دموکراسی می دانند، در آن دوران زورگویی و وحشیگری رضاخا نی، که می خواست به زور سرنیزه مردم را به برهنگی بکشاند، هیچ کدامشان دم برنیا وردند و مخا لفت نکردند و نگفتند که مجبور کردن مردم به ترک لباس پوشیده مورد علاقه شا ن (قطع نظر از اعتقا دی که مردم بدان لباس داشتند)، خلاف آزادیها ی فردی و دموکر اسی است. اینان کسانی هستند که هر وقت پای مخا لفت با اسلام در میان باشد، به یاد دموکراسی و آزادی می افتند. امروز توصیه به اینکه زنان در کشوری که حکومتش اسلامی است، باید رعایت پوشش اسلامی را بکنند، کشتن آزادی فردی است و با ید در مقابل آن قد علم کرد و در عزای حقوق از دست رفته گریست، اما دیروز در همین مملکت اسلامی، پاره کردن چادر و روسری زنان، خلاف آزادی نبود. با آنکه همه می دانند که پوشاندن سر برای زنی که به آن معتقد نیست، به مراتب آسا نتر است از برداشتن چادر برای زنی که به آن معتقد است.
حتی سخنان سالها ی نزدیک به پانزده خرداد، که سخنا ن او نزدیک به چهل سال پیش، آن زمان که کشف اسرار را می نوشت. امام امت در آن زمان که جلو ه های تمدن غرب، چشم و گوش بسیاری از رجال سیاسی و نویسندگان و روشنفکران را کور و کر ساخته بود، با چشمی که به نور خدا بینایی و بصیرت یافته بود، آنچه را که آنان نمی دیدند، می دید و فریاد می کرد. او در جوانی، آنچه را که بعضی از پیران امروز حتی در آینه هم نمی بینند، در خشت خام می دید و می گفت:
«ما می دانیم که این سخنان برای کسانی که با خیانتکاری و شهوت پرستی و آواز و نواز و رقص و هزار جور مظاهر فسوق و بی عفتی بار آمدند خیلی گران است. البته آنان که تمدن و تعالی مملکت را به لخت شدن زنها در خیابانها می دانند و به گفته بی خردانه خودشان با کشف حجاب نصف جمعیت مملکت کارگر می شود (لکن چه کاری، همه می دانید و می دانیم) حاضر نیستند مملکت با طرز معقولانه و در زیر قانون خدا و عقل اداره شود. آنهایی که این قدر قوه تمیز ندارند که کلاه لگنی را که پس مانده درندگان اروپاست ترقی کشور می دانند با آنها ما حرفی نداریم که آنها از ما سخن خردمندانه را بپذیرند و عقل و هوش و حس آنها را اجانب

دزدیده اند.....
آن روز که کلاه پهلوی سر آنها گذاشتند همه می گفتند مملکت باید شعار ملی داشته باشد، استقلال در پوشش دلیل استقلال مملکت و حافظ آن است. چند روز بعد کلاه لگنی گذاشتند سر آنها یک دفعه حرفها عوض شد گفتند ما با اجانب مراوده داریم باید همه هم شکل باشیم تا در جهان با عظمت باشیم. مملکتی که با کلاه عظمت برای خود درست می کند یا برایش درست می کنند، هر روزی کلاهش را ربودند عظمتش را هم می برند.» 12

9) از کتاب Dress,Adornment and the social order صفحه312.
10) حقوق زن د ر ا سلام و اروپا، تالیف حسن صد ر، چاپ سوم، از انتشارات سا زما ن کتا بها ی جیبی، خر د اد 42، صفحا ت 48 و 49.
12) کشف اسرا ر، تألیف امام خمینی، صفحات 223 و224.

نگاهی دیگر از نظرگاهی دیگر به مسئله حجاب

پس از آنکه موضوع حجاب در تیرماه 59 برای دومین بار از جانب حکومت اسلامی در ایران مطرح شد، یک مجله فکا هی هفتگی، کاریکاتوری چاپ کرده بود که خیلی پرمعنی بود. در پرده اول یک زن چادری را کشیده بود که به دست آژانها ی رضا خا نی گرفتار شده است و آنها دارند با خشونت و ضرب و شتم چادر را از سر او می کشند و وحشت همه وجود زن را گرفته است. در این پرده نوشته بود «دیروز»، در پرده دوم، یک زن بی حجاب لوکس مینی ژو پی دیده می شد که عده ای از پاسداران و مأموران کمیته ها همراه با کسی که یادآور آیت الله خلخا لی بود دور و برش را گرفته بودند و یک روسری به او عرضه می کردند، در اینجا هم نوشته بود «امروز» از این تصویر طنزآمیز می توان استنباطهای مختلف داشت. مثلاً می توان گفت که این مسلما نها که دیروز در قضیه کشف حجاب مورد آزار و حق کشی واقع شده اند، عقده پیدا کرده اند و حالا که به حکومت رسیده اند و قدرت یافته اند، می خواهند تلافی کرده و همان ظلمی را که آژانهای رضاخان به زنهای آنان کردند، با پاسداران خود به زنهای بی حجاب بکنند. برداشت طبیعی تر دیگری از این کاریکاتور این است که آقایان حکومت اسلامی بدانید همان طور که زور رضاخانی نتوانست بی حجابی را پایدار سازد، زور شما هم نخواهد توانست باحجابی را عملی کند.
این حرف، حرف درستی است یعنی اگر ما در مسئله لباس و پوشش اسلامی منطقی نداشته باشیم و استدلالی نکنیم و نتوانیم حقانیت و لزوم پوشش اسلامی را با دلیل و برهان ثابت کنیم، ما هم قهراً به سرنوشت رضاخان دچار خواهیم شد. ما اگر نتوانیم در اندیشه ود ل مردم راه پیدا کنیم، از زور کمیته و پاسدار، به تنهایی چه کاری ساخته است. و البته فراموش نخواهیم کرد که در هر جامعه ای، همواره عده ای، هستند که هیچ منطق و هیچ برهانی نمی تواند آنان را از مسیرشان بر گرداند و با اینان جز با زبان زور، به هیچ زبان دیگری سخن نمی توان گفت، چرا که بقول، حافظ«تیغ سزاست هر که را فهم سخن نمی کند».اما قبل از زور، و خیلی هم قبل از آن ما با ید دلیل و برهان خود را عرضه کنیم.
حال از خود بپرسیم آیا واقعاً ما که برای گسترش کا مل پوشش اسلام در جامعه تلاش می کنیم، چه انگیزه ای داریم؟ آیا عقده گشایی می کنیم و می خو اهیم ظلمی را که بر نسل گذشته رفته است، با ظلم به نسل بعد جبران کنیم؟! آیا قد رت، دولتمردان حکومت اسلامی را به دیکتا توری انداخته است؟ و اصولاً چر ا جمهوری نوپای اسلامی که هنوز ریشه هایش محکم نشده است و هزار دشمن هزار چهره در داخل و خارج مملکت دارد،

قبل از حل مشکلات اسا سی خود در صدد تحمیل پوشش اسلامی به زنان برآمده است؟ آیا این عمل، حداقل یک بی سیاستی نیست؟
به همه این سؤالات باید وقتی پاسخ داده شود که دلیل و برهان حکومت اسلامی برای لزوم پوشش اسلامی، شنیده شود، اگر این دلیل قانع کننده نباشد، آن گا ه راه برای توجیهاتی از این قبیل که برشمردیم باز خواهد بود.
من بدون آنکه در مسئله پوشش اسلامی، معتقد به اعمال زور و خشونت باشم و از شدت عمل، طرفداری بی قیدو شرط کنم، خطاب به آنان که هر وقت پای تصمیم در مورد حجاب به میان می آید، تلاش حکومت اسلامی را برای وضع هرگونه قاعده و ضابطه ای در مورد لباس، با زورگویی رضاخان برای برداشتن چادر مقایسه می کنند، می گویم این مقایسه وقتی درست است که انگیزه ما برای باحجابی همپایه و همانند انگیزه رضاخان برای بی حجابی باشد. درست است که هرکس معتقد است کاری که می کند بهترین کار ممکن است، اما بالاخره مردم می توانند سخن همه را بشنوند و با شعور و فطرت سلیم خدادادی خود، دلایل دوطرف را با هم مقایسه کنند. مقصود این است که اگر به فرض،ظاهر دوعمل با هم مشابه باشد، نباید حکم کرد که ارزش آن دو عمل یکسان است. جراحی که شکم بیمار را به قصد نجات او از مرگ می درد، ظاهر کارش با چاقوکشی که به قصد کشتن شکم کسی را پار ه می کند، شباهت دارد، اما آیا باید عمل جراح را نیز محکوم کنیم چون قبلاً عمل آن چاقوکش را محکوم کرده ایم؟

و اما دلیل

گرچه تا اینجا هم آنچه در باب وجود حجاب در فرهنگها و تمدنها ی غیر غربی گفته ایم و مقایسه ای که با فرهنگ غربی به عمل آورده ایم، خود دلیل بوده است، اما اکنون می خواهیم بدون رجوع به تاریخ گذشته و مسئله برخورد فرهنگها، از منظری دیگر، به مسئله لباس و پوشش نظر اندازیم و دلایل دیگری بر لزوم پوشش، عرضه کنیم.

نخستین سخن ما این است که برهنگی ارزش زن را از بین می برد و او را تا حد یک کا لا و یک «جنس»پست می کند. شک نیست که انسان دارای غریزه جنسی است و با ید آن را مثل هر غریزه طبیعی دیگر ارضا کند، اما ارضای غریزه جنسی به معنی همگا نی کردن و همه جایی کردن مسئله جنسیت نیست. زنی که تن و اندام خود را به معرض دید همگان می گذارد و آنچه را که به جنسیت او مربوط می شود به کوچه و بازار می کشد، در حقیقت می خواهد با تکیه بر «زنانگی»خویش جایی برای خود در جامعه باز کند، نه با تکیه بر «انسانیت» خویش .در واقع او بدین ترتیب اعلام می کند که آنچه برای او اصل است «زن بودن» اوست، نه انسان بودن و نه اندیشه و لیاقت و کارایی او. چنین زنی، چنان که گفتیم قبل از همه خود اسیر خود است، او به مغازه داری شبیه است که دائماً در قعر تزیین و تغییر دکوراسیون ویترین مغازه است و این اندیشه به او مجال آرزوهای بزرگتر را نمی دهد. بانویی که دائماً نگران زیبایی و زینت خویش است، کجا می تواند غمخوار آن هموطن گرسنه و محروم خود باشد؟ کجا می تواند بیندیشد که دیگران با میهن او چه می کنند؟ کجا می تواند به فکر نجات مستضعفین زمین باشد؟

در جامعه ای که زن را نه با معیارهای انسانی، بلکه با معیارهای زنانگی می سنجند، زن در حکم یک کالاست و با او مانند یک کالا رفتار می شود. اجازه دهید به جای هرگونه توضیح و تفصیل یک نمونه عینی واقعی را نقل کنم، تا ببینید وقتی اصولاً بینش مادی بر یک جامعه حاکم می شود و انسان، حیوان و زن کالا می شود، آنگا ه سرما یه داری که وجه اقتصادی همین بینش مادی است، با زن چه می کند. این نمونه واقعی، یک آگهی تجارتی و تبلیغاتی است که من آن را از کتابی به نام خُودِ پیدا، نگرشهایی درباره لبا س 13 نقل می کنم. این کتاب که تالیف دو مؤلف امریکایی است، مسئله لباس را از جنبه های مختلف براساس همان بینشها و ارزشهای غربی، مورد بحث قرار داده است. از جمله بحثی دارد در اینکه در هر ملتی مردها نسبت به یکی از اعضاء بدن زن حساسیت دارند (و من در اینجا مخصوصاً به سبب نقل این نمونه از همه خوانندگان و مخصوصاًا ز همه خواهرانی که

این نوشته را می خو انند، پوزش می طلبم که ناچار شده ام برای بیان عفونت تمدن غربی و بیان تنزل مقام زن در این تمدن، عباراتی را ترجمه کنم که از ادب اسلامی به دور است)، آنگاه، در تأیید بحث خود یک آگهی متعلق به یک شرکت صنعتی به نام «برلینگتون » را که سازنده مد و لباس و انواع و اقسام جورابهای زنانه است، عیناً گراور کرده است. قسمت اعظم این آگهی از سه تصویر مجزا (که ما از آوردن آنها در این نوشته معذوریم)، تشکیل می شود، که یکی گردن برهنه یک زن را نشان می دهد و زیر آن نوشته شده است «ژاپنیها»، دیگری سینه برجسته زنی است در یک بلوز و زیر آن نوشته شده است «فرانسویها» و عکس سوم که به تنهایی برابر مجموع دو عکس فوق است، تمامی پاهای برهنه یک زن را نشان می دهد که زیر آن نوشته شده است «امریکاییها»، آنگاه این عبارات با حروف مختلف ریز و درشت و با استادی تمام در زیر این سه عکس آمده است:
آنچه ما می خواهیم به زنان در با رة مردان بگوئیم این است:
که مردهای جاهای مختلف دنیا با هم فرق دارند. که چیزی که در مرد امریکایی اثر می کند «پاها»ست و فقط برلینگتون است که «پا» را می شناسد چون ماییم که سکسی ترین جوراب شلواری جهان را تولید می کنیم حرفهای ما را ده هفته تمام در جاهای مهمی خواهید شنید بهار امسال ما در «ردبوک » و در ژورنال مد ضمیمه نیویورک تایمز و در شبکه های سراسری و محلی تلویزیون هستیم پس فرصت را مغتنم شمارید و برای خرید جوراب شلواریهای ما پس انداز کنید و بالاخره آن که پیش از هر زن امریکایی به این جوراب شلواریها، احتیاج دارد، شما هستید.
این یک نمونه از نمونه های بی شماری است که درو دیوار مغرب زمین را پر کرده است. آنچه زنان باید بدانند این است که مردان ژاپنی را با گردن و مردان فرانسوی را با سینه و مردان امریکایی را با پاهای خود، می توانند جذب کنند (روانشناسی در خدمت سکس)، و سکسی ترین جوراب شلواری را فلان شرکت تولید می کند (سکس در خدمت سرمایه)، و ده هفته تما م در تلویزیون و رادیو و مجلات.... (وسایل ارتباط جمعی در خدمت سرمایه).
این است آنچه ما از آن بیم داریم و با آن مخالفیم. پست کردن زن تا آن حد که گویی صحبت «سیگار» و «کفش » و نظایر آن درمیان است. این است آن سرنوشتی که به نام آزادی و تساوی حقوق بر زن تحمیل می شود. وقتی کار بدینجا می کشد که دیگر از زن نه به عنوان یک موجود دارای شخصیت و هویت، بلکه از اجزای بدن او صحبت به میان می آید و از سکسی بودن سر و سینه و پای زن چنان بحث می شود که از مزه گوشت گردن و قلوه گاه و ران گوسفند، بزرگترین لطمه به خود زن وارد

شده است. او که همواره با حفظ شرم، از موضع قدرت و ناز با جنس مخالف روبرو می شده، اکنون از موضع ضعف و نیاز خود را عرضه می کند. اکنون دیگر آن غرور زنانه که جزء لاینفک زنانگی اوست به کلی شکسته شده است و دیگر از آن عزت نفس و مناعت طبع که او را «محبوب » و «معشوق » می ساخت، خبری نیست.
شگفت است که هرگاه صحبت از پوشش و سادگی اسلامی به میان می آید، مخالفان که غالباً یا شیفتگان نا آگاه غربند، یا پادوهای مزدور سرمایه داری مصرفی، زبان به سخنرانی می گشایند که بله شما می خواهید زن را از حضور فعال در جامعه محروم کنید و او را در خانه محبوس سازید و شما شخصیت زن را جدی نگرفته اید و نیمی از جمعیت کشور را از صحنه کار اجتماعی بیرون رانده اید. در پاسخ باید گفت اتفاقاً چون در تفکر اسلامی زن باید به عنوان یک انسان به صورتی بسیار جدی وارد اجتماع شود، لازم است دست از تجمل و خودنمایی بردارد. هرچه حضور زن در یک جامعه تفننی تر باشد، زن برهنه تر و آرایش کرده تر است. لازمه اجتماعی بودن این است که فرد کمتر به خود بپردازد و خود را همچون قطره ای در دریای جامعه غرق کند. لازمه وارد اجتماع شدن این است که «من» از میان برود و «ما» ایجاد شود و اگر قرار شود، هر زنی، و هر مردی با توجه به لباس و بدن و روی و موی خویش، سعی کند که از خود هرچه بیشتر یک «من » مشخص و انگشت نما بسازد، معلوم می شود او نمی خواهد به اجتماع بپیوندد و نه در غم جامعه، که در غم خویش است. حج را به یاد آورید. «آنجا قرار است در پرتو تابش آفتا ب حقیقت الهی، همه من ها دست از من بودن خود بردارند، و «ما» شوند و درست به همین دلیل همه باید «احرام» بپوشند که لباسی بسیار سا ده و همانند است. در حج زنان و مردان باید دست از زینت و آرایش و تجمل و تفنن بردارند و یکدل و یکصدا، یک جامعه نمونه بسا زند. می بینید که لباس به همان اندازه که فرد را از جامعه متمایز و انگشت نما می کند، به هما ن اندازه او را از جامعه جدا می کند.
این همه تنوع و تفنن که در لباس و آرایش زن غربی و غربزده دیده می شود، دقیقاً نشانه آن است که زن در جامهٔ غربی به صورت جدی وارد جامعه نشده، بلکه به عنوان یک شیء لوکس و زینتی که همواره جا ی آن در حاشیه کارهای جدی است، به جامعه دعوت شده است. یعنی آنچه نشانهٔ آزادی و حضور جدی و فعا ل این گونه زنان در جامعه تلقی می شود، دقیقاً دلیل است بر اینکه جامعه هرگز آنان را به نحو جدی به بازی نگرفته است، بلکه واقعاً به بازی گرفته است. شما در همین جامعه ما یک روز در مقابل یک اداره- از همان نوعی که تاکنون بوده است و ازین پس نباید باشد- بایستید و ببینید چه زنان و مردانی با چه آرایشی بیرون می آیند

و یک روز نیز در مقابل یک کارخانه بایستید و به زنان و مردان کا رگری که به صورت جدی وارد جامعه شده اند نگاه کنید. چه تفاوتی می بینید؟ آنجا که مسئله کار جدی در میان نیست، تفنن و تجمل و خودنمایی جلوه گر است و هرکس در اندیشه سر و وضع خویش است و آنجا که صحبت از کار و تولید است زنان و مردان ساده تر و بی پیرایه ترند. این تفاوت، تنها میا ن اداره و کارخانه نیست ، *این لحن به تابستان سال 1359 یعنی به زمان نشر چاپ اول این کتاب مربوط می شود وپیداست که جامعة ما از آن زمان تا کنون تحوّلات مثبت بسیاری پیدا کرده است تفاوت هر دو محیط تفننی و جدی اعم از مدرسه، بیما رستان، سربازخانه و مزرعه همین است که در یکی مردان و زنان می خواهند با تجمل و انگشت نمایی، جامعه را محو خود کنند و در آن دیگری می خواهند با سا دگی و بی پیرایگی، خود را در جا معه محو سا زند. آری جا معه هرچه جدی تر باشد، زن پوشیده تر است و جمهوری اسلامی از آنجا که می خواهد زنان، نه برای هوس مردان، بلکه برای خدا و در خدمت خلق وارد جامعه شوند، آنان را ساده و پوشیده می خواهد. دلیل دیگر ما بر اینکه لباس افراد جا معه و مخصوصاً لباس زنا ن نمی تواند به هر شکلی و اندازه ای با شد و با ید حدو ضابطه ای داشته باشد، این است که اصولاً بی بندو باری در پوشش و لباس، نها یتا ًموجب بی بند و باری در تحریک غریزه جنسی است. تحقیقا ت علمی در فیزیولوژی و روانشناسی در با ب تفاوتهای جسمی و روحی زن و مرد ثابت کرده است که مردان نسبت به محرکهای چشمی شهوت انگیز، حساستر از زنانند و برعکس زنان در مقابل محرکهای لمسی حسا سیت بیشتری دارند:

«آستانه حس لمس و درد در زنان از زمان تولد پایین تر از مردان است، یعنی زنان به درد و لمس حساسترند. نیز در همه سنی شنوایی آنها بهتر از مردان است... درعوض مردان بینا یی بهتری دارند. این مزیتهای جنسی در استعداد حسی، آموخته یا اکتسابی نیست بلکه از زمان کودکی آشکار است.... مردان بالغ به محرکها ی بینایی شهوانی حساسیت بیشتر دارند.

این نقطه ضعف مرد در زندگی روزمره اش همواره به چشم می خورد و به صورتهای گوناگون از جمله تهیه عکسها، مجلات و فیلمهای سکسی مورد بهره برداری قر ار می گیرد. زنا ن به محرکهای لمسی حساسیت بیشتر دارند. این تفاوت حسا سیت از هما ن اوایل و تحت تأثیر «اندروژنها» شکل می گیرد. اصطلاح «چشم چر انی » که بر ای این ویژگی مردان به کار می رود زاییده حساسیت مردان نسبت به محرکهای بینایی شهوانی است. چون بُرد حس بینایی زیاد است، یعنی چشم می تواند از فاصله نسبتاً دور تحت تأثیر محرکها قرار گیرد و از این گذشته وسعت زیادی ازمحیط درآن و احد دیده می شود، و از سوی دیگر ترشح اندروژنها

صورتی یکنواخت دارد و هیچ عامل طبیعی آن را قطع نمی کند، مردان به صورتی گسترده تر تحت تأثیر محرکهای شهوانی قرار می گیرند و از این نظر فعالترند. از سوی دیگر، چون حس لامسه برد زیاد ندارد و فعالیتش محدود به تما س از نزدیک است و از این گذشته هورمونهای جنسی زن به صورتی دوره ای ترشح می شوند و به طور متناوب عمل می کنند، تاثیر محرکهای شهوانی بر زن، صورتی بسیار محدود دارد و از این نظر فعالیت زنان بسیار کم است...»14

گا هی دیده می شود که بعضی از خواهران ما، هنگامی که سخن از پوشش اسلامی به میان می آید، در صدد مقایسه لباس زنان و مردان برمی آیند و مثلاً می گویند چرا پوشاندن موی سر و یا گردن برمردان واجب نشده اما برزنان واجب است. درپاسخ باید گفت که اولاً همان طور که گفتیم بسیاری از لباسهایی که امروزه مردان ما می پوشند، از آن جهت که بدن نما و چسبیده به تن است، با روح فرهنگ اسلامی منافات دارد و درواقع اسلامی نیست و حق این است که لباس مردان ما هم با الهام از ادب و معنویت اسلامی تغییر کند و از این صورت تقلیدی غربی بدر آید. اما درعین حال همانطورکه تحقیقات و تجربه های علمی نشان می دهد، آن اندازه که مرد از نگاه کردن به اندام و تن زن تحریک می شود، زن از مشاهده مرد تحریک نمی شود. در همین زمینه در روانشناسی جنسی نیز ثابت شده که درحالی که تمامی سطح بدن زن برای مرد محرک است در مرد چنین نیست. 15 این گونه تفاوتها هم نگاه مرد را محدودتر می کند و هم پوشش زن را باری، به سخن خویش بازگردیم که گفتیم بی وبندباری در پوشش تن، به معنی نپذیرفتن هیچ ضابطه و محدودیتی در تحریک غریزه جنسی است و اگر درجامعه ای، برای تحریک غریزه جنسی قاعده و حدودی وجود نداشته باشد، ناچار باید در روابط جنسی افراد نیز قاعده و نظم و ضابطه ای وجود نداشته باشد. چون تحریک بی ضابطه، مستلزم ارضا ی بی ضابطه غریزه جنسی است و کدام جامعه را می شناسیم که ارضای بی ضابطه غریزه جنسی را پذیرفته باشد؟ آیا این همه تجربه در طول تاریخ و عرض جغرافیا، کمترنیست تا بدانیم مسئله غریزه جنسی با ایجاد بی نظمی و بی بندوباری در روابط جنسی حل نمی شود؟ انسان که جای خود دارد، در کدام جامعه حیو انی دیده شده است که روابط جنسی بدون ضابطه باشد و هرحیوانی در هرزمان و هرکجا با هرحیوان دیگر درآمیزد، مگر نه این است که در جامعۀ حیوانی نیز، جفت هرحیوانی مشخص و معلوم است؟ آیا در کشورهایی از قبیل دانمارک و سوئد و کشورهای شبه جزیره اسکاندینا وی که محدودیت روابط جنسی از سایر ممالک کمتر است، مشکل حل شده است؟ آیا شگفت نیست که در این کشورها که قاعدتاًباید آرامش روانی و روحی ایجا د شده با شد، آمار

خودکشی از سایر کشورها بیشتر است؟
گاهی که مسئله برقراری ضابطه و محدودیت در تحریک غریزه جنسی به میان می آید، عده ای استدلال می کنند که همه گرفتاریهایی که در کشورهای اسلامی و شرقی برسرغریزه جنسی وجود دارد، ناشی از همین محدودیتهاست، اگر به کلی هرگونه محدودیتی برداشته شود و روابط آزادشود، این حرص و ولعی که وجود دارد از بین می رود و مسئلهٔ غریزه جنسی عادی می شود. درپاسخ باید گفت این تجربه را سالها ست کشورهای غربی آغاز کرده اند و بعضی کشورها در رفع محدودیت و برداشتن شرم از مسائل جنسی، تا حدود زیادی نیز پیش رفته اند، آیا واقعاًمسئله برای آنان حل شده است؟ مثلاً اکنون در انگلستان، یا آلمان، دانمارک و یا سوئد با آن مجلات سکسی خالی از شرم، با آن وضع لباس پوشیدن، آن همه فیلمهای آنچنانی و خلاصه آن همه برهنگی و بی پردگی، آیا عطش جنسی فرونشسته است و مسئله غریزه حل شده است؟
کسانی که چنین عقیده ای دارند، غریزه جنسی را نشنا خته اند. غریزه جنسی دقیقاً مانند اسبی است که با تازیانه، تحریک می شود و می دود، این تا زیا نه گهگاه لازم است، اما اگر حسا بی درکار نبا شد و تازیانه از حدبگذرد، اسب رم می کند.
سا لها ست که مغرب زمین چه در تصویر و چه درلباس، روز به روز اعضا ی محرک غریزهٔ جنسی را آشکارتر ساخته است، اما می بینیم برخلاف این فرضیه، روزبروز آتش این غریزه برافروخته تر شده است و هجوم مردم به مسئله سکس بیشتر می شود و تیراژ مجلات و کتب سکسی، بالاتر می رود و تجارت این رشته، پرسودتر می گردد. آری یک نکته هست و آن اینکه در مغرب زمین هرپرده که از شرم و عفاف کنار می رود و جلوهٔ تازه ای از جنسیت آشکار می گردد، چند صباحی آن جلوه و آن نمایش تازگی دارد و سپس جاذبه خود را از دست می دهد و نسبتاً عا دی می شود. اگر مسابقه به همین جا تما م می شد، مسئله حل بود، اما نکته این است که به محض اینکه یک نوع از تحریک دراثر تکرار عادی شد، انسان درپی تحریک تازه ای برمی آید که شدیدتر باشد، و سوداگران بازار تحریک نیز این نکته را به خوبی فهمیده اند و به همین دلیل دائماً در صدد کشف و اختراع روشهای جدیدتر و شدیدتر هستند. یکی از اشتباهات بزرگ کسانی که برای حل مسئلهٔ غریزهٔ جنسی چنین فرضیه هایی پیشنهاد می کنند این است که آنان درعالم خیال چنین فرض می کنند که انسان در جامعه یک غریزه دارد و آن هم همین غریزه جنسی است، یعنی می خواهند- مسئله را به صورت ساده و مجزا از سایر عوامل اجتماعی حل کنند و حال آنکه در عالم واقع نمی توان این مسئله را جدا از مسائل اقتصادی و درآمدی که از تحریک غریزه جنسی عاید سرمایه د اران می شود، درنظر گرفت. نه تنها غریزه جنسی

با تحریک بیشتر از میان نمی رود، بلکه اگر فرضاً هم شعله این نیاز بخواهد خاموش شود، سرمایه د اران و همه آنها که از این راه کسب درآمد می کنند، نخواهند گذاشت این آتش خاموش شود و همواره با حیله ها و ترفندهای جدید، بازار خویش و آتش ما تیز می کنند و با نوشاندن آب شور به تشنگان آنان را تشنه تر می سا زند. غریزه جنسی از این نظر تا حدودی شبیه به اعتیاد است. ممکن است کسی تصور کند که علت اشتیاق معتادان به موادی مثل تریاک و هروئین این است که این مواد نایاب است و به مقدار بسیار کم در دسترس معتادان قرار می گیرد، بنابراین برای ریشه کن کردن اعتیاد باید هروئین را به مقدار زیاد، در دسترس معتادان قرار داد. این فرضیه ظاهراً عاقلانه به نظر می رسد، اما در عمل نتیجه اش این خواهد شد که معتاد دراثر مصرف زیاد حساسیت خود را نسبت به هروئین از دست می دهد و مقادیر زیاد بر ای او عادی می شود و برای نشئه شدن مقدار زیادتری طلب خواهد کرد و آن مقدار زیادتر نیز پس از چندی عادی می شود و دوباره مقداری با ز هم بیشترلازم می آید و این افزون طلبی تا آنجا ادامه پیدا می کند که بالاخره معتا د جا ن خود را از دست می دهد.

با لاخره گیریم این سخن درست باشد و حال آنکه عملاً دیده ایم که نادرست است. فرض می کنیم دریک جامعه بنا برآن، باشد که انو اع تحریکات جنسی آشکا ر شود و نه افراد در لباس پوشیدن حدی داشته با شند، نه تصاویر در نما یش اندام آدمی، نه سینما ها در بیا ن روابط جنسی و نه تئاترها در نمایش آنچه نبا ید، و خلاصه همه چیز در خدمت سکس به کا ر گرفته شود و مردم نیز از صبح تا شب مرتباً در روزنامه ها، مجلات، تلویزیون، سینما و اماکن عمومی شاهد مناظر سکسی باشند و مغازه های متعددی برای عرضهٔ صنایع سکسی مشغول به کار باشد و همه جا صحبت سکس در میان باشد و این شیوه را مستمراً ادامه دهند که شاید مسئلهٔ سکس حل شود. حال می گوییم فرضاً راه حل مشکل غریزه جنسی این با شد، این همان راه حلی است که ما مخصوصاً از آن وحشت داریم. معنی این راه حل این است که اگر می خواهید مسئلهٔ غریزه جنسی حل شود بیا یید و همه هم و غمّ خود را کنا ر بگذارید و همه دردهای دیگر خود و مردم دیگر را فراموش کنید و اوقا ت و نیروها و خلاقیت های خود را یکسره صرف مسئله سکس کنید تا این مسئله دیگر برای شما مسئله نباشد. حرف ما این است که در چنین حالی، بزرگترین مسئله همین است که آدمی در زندگی یرای حل مسئله جنسیت، همه حقا یق دیگر عالم وهمهٔ وظایف دیگر خویش را فراموش کند و دائماً درپی آن با شد تا با تحریک هرچه بیشتر غریزه جنسی، مشکل غریزه جنسی خود را حل کند. این درست آن ضرب المثل را به خاطر می آورد که می گویند « گدایی کن تا محتا ج خلق نشوی». ما انسان را بزرگتر از آن می دانیم که غمی جز

مسئله تن و جنسیت خود نداشته باشد. ما این نوع حل مسئله را- به فرض هم که ممکن باشد- دقیقاً انحطا ط انسان می دانیم. کدام مسئله برای انسان بزرگ تر و مهم تر از اینکه انسان به غیراز غریزه جنسی مسئله دیگری نداشته باشد؟ خو ا ه آن را حل کرده و خواه حل نکرده باشد. چرا باید چنین بهای گزافی برای حل این مسئله پرداخت؟
یک نکته بسیار ظریف و درعین حال بسیار اساسی این است که مسئله جنسیت، پوشیدگی، برهنگی و ضوابط حاکم برآن را نباید یکسره از لحاظ مصالح زندگی اجتماعی فرد بررسی کرد، و نباید فقط به دنیای بیرون و جامعه پیرامون آدمی اندیشید، بلکه باید به اهمیت احساس شرم، به عنوان یک خصلت ذاتی و درونی او نیز توجه کرد. شرم یکی از صفا ت مخصوص انسا ن است و انسان تنها حیوانی است که اصرار دارد دست کم بعضی از اندامهای خود را بپوشاند. اگرسخن گفتن، منطق داشتن و وجدان داشتن که از جمله تفاوتهای انسان با حیوانات است- برای انسان «کمال» محسوب می شود و به او ارزش می بخشد، چرا «احسا س شرم » و گریز از برهنگی که آن نیز خاص انسان است، کمال محسوب نشود؟ حقیقت این است که در مسئله غریزه جنسی و برهنگی یا پوشیدگی، یک دنیای عظیم و رازآمیز را نباید فراموش کنیم و آن دنیا، هما ن «خود»ا نسان است. پروفسور اسوالد شوارتز که یک طبیب و روانشناس اتریشی است، در اشا ره به همین نکته در کتاب روانشنا سی جنسی خود می نویسد: «علاوه برمردم شناسی، تجزیه و تحلیل روانشناسی نیز ثابت می کند که احسا س شرم یکی از صفا ت عمده نوع بشر است. هیچ قبیله اولیه ای،
هرقدر هم بدوی بوده با شد، شنا خته نشده است که از خود شرم بروز ندهد؛
و بچه های کوچک نیز شرم دارند، در طی دوران رشد بشر، و همچنین در خلال رشد افراد، بروسعت موضوعاتی که مورد حمایت شرم قرار می گیرد افزوده می شود. حمایت، وظیفه مخصوصی است که برعهده شرم گذارده شده است....
کاملاً معلوم است که شرم قبل از همه چیز از اعضای تناسلی و وظایف آنها حمایت می کند، نه محض خاطر چیزی که آنها در اصطلاحات تشریحی و فیزیولوژیکی دارند، بلکه محض خاطر آنچه در ماورای آنها
قرار دارد، یعنی محض خاطر راز جنس.... مثلاً بسیا ری از والدین به خود می بالند و از رازگویی نامحد ود بچه های بزرگ سال خود لذت می برند، آنها نمی دانند چگونه یکی از ارکان اساسی بزرگسالی این است که انسان چیزی داشته باشد که مخصوص خود او باشد و مورد حمایتش قرار گیرد و سری در ضمیر با طنی خود داشته باشد که بودلر آن را «باغ نهان » نامیده است. شرم نگهبان سرّ مزبور است....

ادعا ی پیشرفت و مدرنیزم خرقه ای برتن بی خبری از ارزشهای اساسی است و شرم، نخستین قربا نی این گمراهی اخلاقی است. مثلاً نهضت اعتقاد به لختی نمونه وحشتناکی از این ادعاست و باید هم باشد.... شرم احتیا ج به حما یت دارد تا اینکه نه قراردادهای تمدن، بلکه لطیف ترین ارکان سرشت انسانی را حفظ کند. بعد از جنس که اصل و هسته است، شرم از کل شخصیت ما، نه در شکل منحط آن مثل خودپرستی، بلکه در معنای صحیح «قدرخودشنا سی»حمایت می کند. »16

13) the visible self: perspectives on dress ص117.

14) نقل از مقاله «تفاوتها ی زن و مرد از نظر فیزیولوژی و روانشناسی » از دکتر محمود بهزاد، مجلة نگین، شما ره134، تیرماه 1355، ص 24.

15) کتاب The Psychology of Clothes ص 107.

16) روا نشناسی جنسی، صفحات 70 و 71.

بی بندوباری در پوشش، بی بندوباری درتحریک است و بی بندوباری در تحریک، بنیاد خانواده را متلاشی می کند. غریزه جنسی یکی از علل مهم ازدواج و به وجود آمدن خانواده است، اما پس از ازدواج هرچه زمان می گذرد نقش غریزه جنسی در حفظ دوام خانو اده کمتر می شود و بجای آن نقش عشق، تفاهم و وفاداری در بقا ی خانو اده بیشتر می شود. هم اینجا باید گفت که بی لباسی، عریانی و خودنمایی، افت زندگی خانو ادگی است و در یک کلام، بی حجا بی ریشه درخت خانواده را می خشکاند. چنانکه دیدیم، نه تنها در اسلام، بلکه در همه مرامهای اجتماعی جهان، این نتیجه حاصل شده است که خا نواده باید محفوظ و محترم بماند و زن و مرد باید دلبسته و وفا دار یکدیگر باشند تا آشیان دلپذیری بر ای فرزندان خویش بنا کنند و با تربیت آنها، آینده جامعه خویش را ترسیم کنند. اما در جامعه ای که بر هنگی برآن حاکم است هر زن و مردی همو اره درحال مقایسه است، مقایسه آنچه دارد، با آنچه نداردو آنچه ریشه خانو اده ر ا می سوز اند این است که این مقایسه آتش هوس را در زن و شوهر، و مخصوصاً در وجود شوهر دامن می زند. زنی که بیست یا سی سال در کنار شوهر خود زندگی کرده و با مشکلات زندگی جنگیده و در غم و شادی او شریک بوده است، پیداست که اندک ا ندک بها ر چهره اش، شکفتگی خود را از دست می دهد و روی در خزان می گذارد. در چنین حالی که سخت محتاج عشق و مهربانی و وفاداری همسر خویش است، ناگها ن زن جوانتری از راه می رسد و در کوچه و بازار، اداره و مدرسه، با پوشش نا منا سب خود، به همسر او فرصت مقایسه ای بدست می دهد و این مقدمه ای می شود برای ویرانی اساس خا نواده و برباد رفتن امید زنی که جوانی خود را نیز برباد داده است. و همه خواهران جوان لابد می دانند که هیچ جوانی نیست که به میانسا لی و پیری نرسد و لابد می دانند که اگر امروز آنا ن جو ان و با طراوتند، در فردای بی طراوتی آنا ن، با ز هم جوانانی هستند که بتوانند برای خانواده فردای آنها همان خطری را ایجاد کنند که خود آنان امروز برای خانواده ها ایجاد می کنند.

به تجربه ثابت شده است که هیچ جامعه ای نمی تواند بدون خانواده برقرار بما ند. در اسلام خانواده اهمیت بسیار دارد و شا ید بتوان گفت که مطابق آنچه از مجموع معا رف اسلامی استنبا ط می شود، درمیان نها دهای اجتماعی، خانواده در تربیت و تکامل آدمی بزرگترین نقش و وظیفه را بر عهده دارد. اهمیت خانواده و شرح تأثیر آن، محتاج بحث جداگانه ای است 17. جامعه بدون خا نو اده پایدار نمی ماند. هیچ یک ا ز فیلسوفان و

جامعه شناسا نی که آمیزش جنسی اشتراکی را تجویز می کردند و می خواستند آن را جانشین خانو اده سا زند، نتوانستند حتی بر ای مدتی کوتاه، طرح خود را عملی سازند. اگر نمونه افلاطون دور از دسترس است، نمونه ما رکس قا بل مشاهده و بررسی است. مارکسیستها می خواستند با اشتراکی کردن روابط جنسی مسئله را حل کنند. آنها معتقد بودند (و هنوز هم مطا بق اصول خود باید معتقد باشند) که شکل شرقی خانواده، محصول نظا مهای اقتصادی فئودالیسم و بورژوازی است و اختصاصی بودن روابط زن و مرد نتیجه «مالکیت خصوصی » و روبنای آن است و قهراً با سرآمدن دوره مالکیت خصوصی، خانواده خصوصی نیز محو خواهد شد.
انگلس در کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، می نویسد: «نخستین شرط رهایی زن، شرکت تمامی جنس مؤنث در صنایع عمومی است و این شرط نیز الغا ی خانواده فردی را به عنوان واحد اقتصادی جامعه اقتضا می کند.18»
و هم او می گوید:
«اقتصاد خانگی خصوصی به اقتصاد اجتماعی مبدل می شود. کار مراقبت و پرورش کودکا ن یک ا مر عمومی خواهد شد. جامعه از کودکان چه مشروع و چه نامشروع به طور یکسا ن مراقبت خواهد کرد. »19
اما باید دید این اندیشه ها در عمل به چه سرنوشتی دچا ر شد. به محض اینکه پس از انقلاب کمونیستی در شوروی، تعدادی از ضوابط مربوط به نظا م خا نو اده لغو گردید، آشفتگی و هرج و مرج و عواقب نا شی از آن به اندازه ای بالا گرفت که اصل انقلاب در معرض خطر افتا د تا بدان حد که: «جداییها در سال 1935 نزدیک به نیمی از ازدواجهای ثبت شده رسید (44 درصد)؛ تعداد سقط جنین به حدی بود که دیگر بیمارستانها جا نداشتند؛ افزایش اطفال رها شده موجب افزایش میزان بزه کاری جو انان شده بود... در ماه اوت 1935، کمیسر عدالت خلق در ایزوستیا نوشت: پدران صدها هزار کودک علی رغم وظایفی که توسط دادگاهها به آنان ابلاغ شده است از یاری کردن به این کودکان شانه خالی می کنند. »20
و سرانجا م کار به جایی رسید که در سالها ی 1944 تا 49 قوانینی وضع می شود که به موجب آن:
«ازدواج دفاکتو (یعنی ازدواج آزاد رسمیت نیافته) ملغی می شود و طلاق حتی از کشورهای غربی هم مشکل تر می گردد. خانواده نه تنها به وسیله کمکها ی مادی گوناگون، مورد کمک قر ار می گیرد، بلکه موضوع افتخار و مباها ت نیز می شود (اعطا ی عناوین و نشان های مختلف به «مادران قهرمان»و غیره.... 21
این یک تجربه محسوس و ملموس است که ثابت می کند رابطه جنسی

نظم و ضا بطه می خواهد، و اگر رابطه جنسی نظم و ضابطه می خواهد، در آن صورت تحریک غریزه جنسی نیز نظم و ضابطه لازم دارد و محدودیتهایی که در اسلام برای پوشش زنان و مردان وضع شده، گوشه ای از این نظم ها و ضابطه هاست. هیچ چیز منطقی تر از این نیست که گفته شود آنجا که ارضای یک غریزه امکان ندارد تحریک آن ظلم است و باید ممنوع شود. اگر نمی توانیم به گرسنه ای همه گونه غذا بدهیم، چرا باید اشتها ی او رابا عطر و بوی برخاسته از غذاهای اشتها انگیز تحریک کنیم. آیا چنین توقعی نابجا و چنین سخنی غیر منطقی است؟ حا ل که در دنبا له بحث لباس، سخن از خانواده را به میان آورده ایم، دریغ است اگر به یاد نیاوریم که قرآن زن و شوهر را در خانواده به «لباس» یکدیگر تشبیه می کند و می گوید: هُنَّ لباسٌ لَکُمْ و اَنتُم لِباسٌ لَهُنَّ. «زنانتان لباس شمایند و شما لباس زنانتان. » (سوره بقره، آیه 187). زن، لباس شوهر و شو هر لباس زن است. اگر در این تشبیه دقت کنیم آن را فوق العاده زیبا و پرمعنی خو اهیم یافت. لباس از همه چیز به تن انسان نزدیک تر است و محرم تر، و آن گاه همین لباس در عین نزدیکی به تن، تن را از دیگران می پوشاند و دور می سا زد. زن و شوهر نیز نسبت به یکدیگر چنین اند. به یکدیگر نزدیکند و در عین حال هر یک ا ز آن دو موجب حفظ عفت دیگری است، همان طور که لباس انسان را از برهنگی و بی عفتی حفظ می کند.22 علاوه بر این، به همان ترتیب که لباس هر کس مایه وقار و آراستگی اوست، همسر نیز مایه وقار و آراستگی فرد در زندگی اجتماعی است و به همان ترتیب که از شکل و نوع لباس می توان به بسیاری از جنبه های شخصیت افراد پی برد، از نوع همسری که هر کس برمی گزیند و دارد نیز می توان شخصیت او را باز شنا خت. تفاوت زن و شوهری که تشکیل خانواده می دهند، با زن و مردی که در یک جامعه بی بند و بار رابطه جنسی برقرار می کنند، این است که زن و شوهر مطابق تمثیل قرآنی، در حکم لباس یکدیگرند و مایه عفت و پوشیدگی همند و حال آنکه آن دوتای دیگر موجب برهنگی و بی عفتی یکدیگر می شوند، یعنی دقیقاً نسبت به یکدیگر عکس کار لباس را انجام می دهند. 16) روا نشناسی جنسی، صفحات 70 و 71.

17) نویسند ه در مقا له ای دیگر تحت عنوان «اهمیت تأثیر خا نو اده در تربیت دینی فرزندان »، بعضی از جنبه ها ی مربوط به خا نواده را مورد بحث قرار داده است.

18 و 19) مارکس و مارکسیسم، ص 102.

0 2 و 21) ما رکس و مارکسیسم، صفحات 175 و 176.

22) تفسیرالمیزا ن، تالیف استاد علامه طباطبایی در تفسیر آیه187 سوره بقره.

سخن آخر

کریستین آندرسن داستانی دارد که مضمون آن به زبان خودمانی ما این است که دو خیاط به شهری وارد شدند و پادشاه را فریفتند که ما در فن خیاطی استادیم و بهترین لباسها را که برازنده قامت بزرگان باشد می دوزیم. اما از همه مهم تر، هنر ما این است که می توانیم لباسی برای پادشا ه بدوزیم که فقط حلال زاده ها قادر به دیدن آن با شند و هیچ حرامزاده ای آن را نبیند. اگر اجازه فرمایید چنین لباسی برای شما نیز بدوزیم. پادشاه با خوشحالی موافقت کرد و دستور داد مقادیر هنگفتی طلا و نقره در اختیار دو خیاط گذاشتند تا لباسی با همان خاصیت سحرآمیز بدوزند که تارش از طلا و پودش از نقره باشد.
خیاطها پول و زر و سیم را گرفتند وکارگاهی عریض و طویل دایر کردند و دوک و چرخ و قیچی و سوزن را براه انداختند و بدون آنکه پارچه و نخ و طلا و نقره ای صرف کنند، دستهای خود را چنان استادانه در هوا تکان می دادند که گفتی مشغول دوختن لباسند. روزی پادشاه نخست وزیر را به دیدن لباس نیمه کاره فرستاد. اما صدراعظم هر چه نگاه کرد چیزی ندید، از ترس آنکه مبادا دیگران بفهمند که او حلال زاده نیست، با جدیت تما م زبان به تعریف لباس و تمجید از هنر خیاطا ن گشود و به پادشاه گزارش داد که کار لباس به خوبی رو به پیشرفت است. مأموران عالی رتبه دیگر هم به تدریج از کارگاه خیاطی دیدن می کردند و همه پس از آنکه با ندیدن لباس به حرامزادگی خود پی می بردند، این حقیقت تلخ را پنهان می کردند و در تأیید کار خیاطان و توصیف لباس بر یکدیگر سبقت می گرفتند. تا بالاخره نوبت به خود پادشا ه رسید و به خیا طخانه سلطنتی رفت تا لباس زربافت عجیب خود را به تن کند. البته او هم چیزی ندید و پیش خود گفت معلوم می شود فقط من یکی دراین همه حلال زاده نیستم، او هم با کما ل دیرباوری و ناراحتی، ناچار وجود لباس و زیبایی و ظرافت آن را تصدیق کرد و در مقا بل آیینه ایستا د تا آن را به تن او اندازه کنند. خیاطان حقه باز پس می رفتند و پیش می آمدند و لباس موهوم را به تن پا دشاه راست و درست می کردند و آن بیچاره لخت ایستاده بود و از ترس سخن نمی گفت و ناچار دائماً از داشتن چنان لباسی اظها ر مسرت نیز می نمود.
سرانجام قرار شد جشنی عظیم در شهر به پا شود تا پادشا ه جامه تا زه را بپوشد و خلایق همه او را در آن لباس ببینند. مردم به عادت معمول در دو سمت خیابان ایستادند و پادشاه لخت با آداب تمام، با آرامش و وقار از برابر آنها عبور می کرد و دو نفر از خدمه دربار دنبا له لباس را«در دست داشتند تا به زمین مالیده نشود و درباریان، رجا ل، امیران و وزیران نیز با

احترام و حیرت و تحسین، پشت سر پادشاه در حرکت بودند و مردم نیز با آنکه هیچ کدامشان لباس بر تن پادشاه نمی دیدند، از ترس تهمت حرامزادگی غریو شادی سر داده بودند و لباس جدید رابه پا دشاه تبریک می گفتند.
نا گاه، کودکی از میان مردم فریاد زد: «این که لباس به تن ندارد، این چرا لخت است؟» هر چه مادر بیچاره اش سعی کرد او را از تکرار این حرف منصرف کند نتو انست.کودک دوباره به سما جت گفت «چر ا پادشاه برهنه است؟ » کم کم یکی دو بچه دیگر نیز همین حرف را تکرار کردند و بعضی از تماشاچیان با تردید این حرف را برای هم نقل کردند و دیری نگذشت که جمعیت یکپارچه فریاد زد که «چرا پادشاه لخت است » و چرا.... و چرا.....
***
اینک تمدن غرب، چنین وانمود می کند که می خواهد برای انسان لباس بدوزد. اما در حقیقت به جای آنکه لباس برتن او کند، او را برهنه ساخته است و هیچ کس جرئت نمی کند فریاد بر آورد که لباسی در کار نیست و حاصل این همه مُد و پارچه و چه و چه، برهنگی انسا ن است. همه می ترسند که مبادا خیاطان حقه بازی که زر و سیم را برده اند و می برند آنها را به ناپاکی در اصل و نسب متهم کنند. آیا در این جهان که همه اسیر و شیفته تبلیغات غرب شده اند مردمی پیدا می شوند که دلی به پاکی آن کودک داشته باشند و فریاد برآورند که آنچه به نام لباس در غرب به تن انسان می پوشانند، پوشش نیست، بلکه برهنگی است؟ آیا مردمی پیدا می شوند که صداقتی کودکانه داشته باشند و در مقابل جهانی که برهنگی را لباس می داند جرئت کنند و فریاد برآورند؟
چرا آن مردم، ما نباشیم؟

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

